

ذُکاء (= پسر آفتاب) که کنیه برای صبح می‌باشد. هدف از کاربرد کنیه در انسان معمولاً تکریم است. و به جای صدا زدن یا نام بردن از کسی به جای استفاده از اسم اصلی از کنیه او استفاده می‌شود. ترکیب کنیه، کنیه معمولاً از ترکیب آب و أم با نام فرزند (معمولاً اولین فرزند ذکور) ساخته می‌شود ولی انگیزه‌های مختلف سبب پیدایش کنیه‌های مختلف نیز می‌شده است مثلاً کسی که آرزوی فرزند بافضیلتی داشت، کنیه ابوالفضل را بر خود می‌گذاشت. در مواردی هم کنیه در جهت معنای متضاد انتخاب می‌شده است مثلاً ابو یحیی که کنیه‌ای برای مُلکُ المَوْت است. بعضی از کنیه‌ها هم در حقیقت برای صاحبشان در حکم لقب است مانند أم المساکین که کنیه بعضی همسران پیامبر (ص) می‌باشد (← لقب). بعضی از کنیه‌ها معمولاً برای بعضی اسماء وضع می‌شوند، مثلاً کنیه‌های ابی جعفر، ابی الحسن، ابی محمد، ابی العباس و ابی الفضل معمولاً برای نامهای محمد، علی، حسن، احمد و عباس وضع می‌شوند. البته این قاعده کلیت ندارد ولی در بعضی موارد می‌تواند راهگشای مشکلات رجالی باشد. عده‌ای از افراد هم بوده‌اند که اسم اصلی آنها به شکل کنیه بوده است و کنیه آنها در واقع کنیه‌ای است برای کنیه اول آنها مثل ابوبکر. ابو عبدالرحمن مخزومی که اسمش ابوبکر بوده و کنیه‌اش ابو عبدالرحمن. عده دیگری هم هستند که در تاریخ با کنیه‌شان معروف شده‌اند و از اسم اصلی آنها اطلاع دقیقی در دسترس نیست مثل ابوطالب، ابوذر، ابو هریره و ابوالاسود دُئلی. بعضی از مردم هم بوده‌اند که دو کنیه داشته‌اند و در شرایط مختلف از کنیه‌های مختلف استفاده می‌نموده‌اند. مثلاً در جنگ یک کنیه و در صلح از کنیه دیگری استفاده می‌کردند.

کنیه و علم رجال، اطلاع دقیق از اسم و کنیه افراد در علم رجال اهمیت زیادی دارد چرا که در طول تاریخ حدیث روایانی بوده‌اند که چند کنیه داشته‌اند که به یکی مشهورتر بوده‌اند و یا افرادی بوده‌اند که کنیه آنها همان اسم پدرشان و یا اسم استادشان بوده است و عدم اطلاع از این امور می‌تواند باعث پیدایش اشتباهاتی شود مثلاً یک روایت صحیح السنه به علت ناشناس بودن کنیه یک راوی تقه، ضعیف حساب شود.

کنیه ائمه اهل بیت (ع)، در کتب اسلامی برای ائمه اهل بیت (ع) کنیه‌هایی به کار رفته است که به شرح زیر می‌باشند: علی بن ابی طالب؛ ابوالحسن، ابوالحسین و ابوتراب؛ حسن بن علی؛ ابو محمد؛ حسین بن علی؛ ابو عبدالله؛ علی بن الحسین سجاده؛ ابوالحسن، ابو محمد، ابوبکر، ابوالحسین؛ محمد بن علی باقر؛ ابو جعفر الاوّل؛ جعفر بن محمد الصادق؛ ابو عبدالله؛ موسی بن جعفر؛

۲۹۸؛ قصر العلماء؛ میرزا محمد تنکابنی، تحقیق محمدرضا حاج شریفی خوانساری؛ ۱۲۸؛ التّائیر والآثار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ۱۳۸ و ۲۲۶؛ معجم رجال النکر و الادب فی النجف، محمدهادی امینی، ۱۹۸۳؛ معجم المؤلفین، عمرضا کحال، ۱۷۱۷؛ مکارم الآثار، محمدعلی معلم حبیب آبادی، ۶۹۷/۳ و ۶۹۹؛ احسن الودیع، خوانساری، ۱۰/۱؛ گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ۶۳۳/۴؛ یادداشت‌های قزوینی، محمدبن عبدالوهاب، به کوشش ایرج افشار، ۲۱۳/۸. فرشته خطیبی

الکُنْی واللقاب، از کتب مرجع مشهور، از تألیفات محدث قمی، به زبان عربی، پیرامون تراجم و زندگی‌نامه مشاهیر علمای فریقین شیعه و سنی و بسیاری از شعراء و ادباء و امرای نامدار است.

محدث قمی این کتاب را در سال ۱۳۵۷ ق که در بعلیک لبنان بوده تألیف کرده است. این تاریخ، سه سال قبل از وفات او و آخرین تألیف او است. همانطور که مؤلف گفته است، کتاب سرشار از نکات ادبی و اخلاقی و علمی و ظرائف و لطائف و اشعار نغز است که در خلال تراجم علماء و ادبا و شعراء آمده است. محدث قمی آن قدر توجه به شعر فارسی دارد که حتی در کتب عربی خود هم گاهی از آوردن آنها خودداری نمی‌کند. مطالب این کتاب در سه بخش تنظیم شده است: باب اول، شرح حال علمایی است که به کنیه مشهورند مانند ابوالبرکات و ابومخنف. باب دوم، شرح حال علمایی است که به «ابن» مشهورند مانند ابن ابی الحدید، ابن اثیر، ابن بابویه و ابن عقیل؛ و باب سوم، شرح حال علمایی است که به لقب و یا نسب مشهورند مانند کلینی، سگاکانی و تقنّزانی.

منابع: مفاخر اسلام، علی دوانی، ۵۴۲/۱۱، الکُنْی واللقاب،

محدث قمی، مجلدات سه گانه. محسن موسی‌وند

کنیه، اسمی است که در زبان عربی با یکی از کلمات آب و أم (و گاهی ابن و بنت و آخ و أخت و عمّ و عَمّة و خال و خالّة) آغاز می‌شود. این عنوان که گویا از ویژگیهای منحصر به فرد زبان عربی است، در کنار اسم و لقب، سه نوع علم هستند که برای نامگذاری به کار می‌روند و از نظر صرفی معرفی می‌باشند. کنیه را در اصل از ماده کِنَیَة به معنی مخفی نمودن دانسته‌اند، زیرا هرگاه نخواهند اسم شخص را ببرند، کنیه او را می‌آورند.

کاربرد کنیه، کنیه به منظور نامگذاری و تشخیص انسان به کار می‌رود ولی استفاده از آن در نامگذاری حیوانات و جمادات هم شواهدی دارد؛ مثل ابی الحارث که کنیه و علم برای شیر است و ابن-

MEDIAN YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Kunya

31 ARALIK 1997

MUFTIĆ, Tewfik. Osobenosti upotrebe "kunya". (The specific usages of "kunya".) Prilozi 27 (1977) pp. 133-164.

31 ARALIK 1997

عن محمد بن الشاطري، محمد بن أحمد
المعجم النظيف لأسباب الألقاب والكنى في
النسب الشريف... تأليف محمد بن أحمد بن عمر
الشاطري. - ط ٢، مصححة ومنقحة. - جدة: عالم
المعرفة، ١٤٠٩هـ، ١٩٨٩م.

ص ٢٢٤ سم

١. الاسماء والكنى والألقاب - معاجم

٢. الانساب والاعراق - معاجم. أ. العنوان

36445 69
القسي (عباس بن محمد رضا). (Abbas ibn Muhammad Riḍā al-).
- الكنى والألقاب. تأليف... عباس بن محمد رضا القسي
- Nedjef, Al-Matba'a al-haydarTya, 1376-1956. - 3 vol. in-8°. [Acq. 2177-69]
1 [8° G. 19099 (1-3)]
(Kunā [Al-] wa al-alqāb.)
Musulmans. Hommes célèbres.
Origines - 19e s. Biographies. --
Homme célèbre. Musulmans.
Origines - 19e s. Biographies.

KUNYE

١. قطر الندى وشرحها: سبيل الهدى

s. 97-98 ve 98. sayfanın 1 no.lu dipnotu.

Not: Nahiv kitaplarının العالم bölümüne müracaat edilmelidir.

KUNYE

حيط المحيط / بلس البستاني
مد. كنى

KUNYE

كتاب اصطلاحات الفنون
s. 1051

22935 NAIMUR-REHMAN, M. The kunya-names in Arabic. Allahabad Univ. Studies 5 (1929), pp. 341-442; 6 (1930), pp. 751-883

Kunya

909. SUBLET, Jacqueline. *Le voile du nom. Essai sur le nom propre arabe*. Paris, Presses Universitaires de France, 1990, 208 p. (PUF Ecriture)

- KUNYE
- LAQAB
- ENSAB

J. Sublet élabore dans ce livre une véritable théorie du nom propre arabe médiéval. Le nom propre contient une exigence d'universalité: tout savoir, tout recenser à travers les noms des personnes. Dans la culture islamique, ceci a pour corollaire de vouloir réunir tous les noms propres à travers la littérature biographique: le nom résume la vie d'un personnage. Le nom médiéval est composé de plusieurs éléments: le *ism* reçu à la naissance et accompagné des *ism* du père, forme la généalogie (*nasab*); la *kunya* élément composé avec *Abu* au masculin et *Umm* au féminin, deux termes qui signifient père, mère, mais aussi "possesseur de"; le *laqab* surnom, titre, titulature, composé le plus souvent avec *din*; enfin la *nisha* que J. Sublet traduit par "nom de relation", marque la connexion du personnage avec une idée, un lieu, un événement, chaque personnage possédant une ou plusieurs *nisha*. Le nom d'un individu, avec ses différents éléments, s'inscrit donc dans l'espace et dans le temps. Verticalement, il s'inscrit dans le temps: la généalogie peut remonter à un ancêtre éponyme, le personnage peut hériter d'un "nom de relation" qui rappelle son origine ethnique, tribale, géographique — c'est donc l'écho des ancêtres. Horizontalement, se trouvent les éléments qui appartiennent en propre au personnage: *laqab*, *kunya*, titulature, surnoms (acquis à des moments particuliers de la vie et qui peuvent être des sources d'information pour l'historien). Par exemple, l'esclave mamluk, affranchi par son maître, porte plusieurs "noms de relation" qui marque le lien à ses maîtres successifs. Chaque chapitre de ce livre offre au lecteur une quantité de clés pour interpréter les composantes du nom propre arabe, ce qui est bien évidemment valable pour les noms persans. Fruit d'un patient travail de dépouillement de dictionnaires biographiques, de chroniques, de manuscrits, de licences d'enseignement (*ijaza*), cet ouvrage rendra d'immenses services aux historiens du monde musulman. D. A.

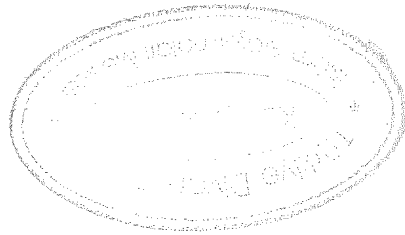
553 GELDER, Geert Jan van. Edible fathers and mothers: Arabic kunyas used for food. *El banquete de las palabras: la alimentación en los textos árabes*. Manuela Marín y Cristina de la Puente, eds. Madrid: Consejo Superior de Investigaciones Científicas, 2005, (Estudios Árabes e Islámicos: Monografías, 10), pp. 105-120. [Many animals have one or even several "kunya".]

Kunya

15 AĞU 2007

07 MART 1994

Künze



Gesetzliche Bestimmungen über Kunja-Namen im Islam.

I. In der durch Wellhausen in dieser Zeitschrift Bd. L veröffentlichten „Ergänzung einer Lücke im Kitâb al-agâni“ findet sich 148, 3 v. u. die Nachricht, dass Al-Muğira b. Šu'ba früher mit der Kunja Abû 'Îsâ benannt war, dass aber 'Omar diese Kunja in Abû 'Abdallâh veränderte.

Dies stimmt zu der auch anderweitig bekannten Bestrebung 'Omars, in den Namen der Angehörigen der muhammedanischen Gemeinde Änderungen vorzunehmen. Er hatte einmal den, freilich niemals ausgeführten Gedanken, allen Muslimen Namen von Propheten zu geben¹⁾: *أَرَادَ أَنْ يَغَيِّرَ أَسْمَاءَ الْمُسْلِمِينَ بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ* (Ibn Kutejba, Ma'arif 143 paenult.). Dabei liess er sich, ohne Zweifel, vom Beispiel des Propheten leiten, der die alten Namen seiner Getreuen²⁾, wenn ihnen eine Erinnerung an heidnische Anschauung oder eine ominös scheinende Bedeutung anhaftet³⁾, gerne durch solche ersetzt, die der neuen Religionsanschauung besser entsprechen, oder einen glückverheissenden Sinn ausdrücken⁴⁾.

Im allgemeinen verändert Muhammed gerne die Namen, die seine Anhänger im Heidentum oder in andern Religionen, denen sie angehörten, geführt (Ibn Hišâm 352, 9), wenn er dies auch nur bei der kleinen Minderzahl der Bekehrten durchführen konnte.

1) Solche Namen wählt man gerne *على سبيل التبرك* Al-Gawâliki ed. Sachau 135, 6.

2) Auch Ortsnamen trifft solche Veränderung, z. B. *Ġazirat al-'arab* ed. Müller 170, 26; *Jâkût I*, 789, 7.

3) Vgl. Anknüpfungspunkte auf jüdischem Gebiete in M. Güdemanns Abhandlung: Die superstitiöse Bedeutung des Eigennamens (Steinschneider-Festschrift).

4) Die hierauf bezüglichen *Ĥadîth* sind in orientalischen Werken öfters gesammelt, u. a. auch bei Al-Damîrî s. v. *غراب*, II, 208.

Solche Änderungen erstrecken sich zuweilen auch auf Namen, in denen eine aus den eben erwähnten Gesichtspunkten bedenkliche Bedeutung, wenigstens für unsern Blick, nicht zu finden ist; wie wenn Muhammed z. B. den Frauennamen *بَيَّة* bei zwei Gelegenheiten, einmal in *جويرية*, das andere Mal in *زينب* (B. Adab Nr. 107, Muslim V, 6 Ibn Ĥaġar, Işâba IV, 476. 477), den gleichgiltig scheinenden Namen *عبد الله* in *بَجِيْر* (Ağ. I, 31, 19) verändert, oder einem *نعيم* den Namen *صالح* giebt (Ibn Ĥaġar I, 192).

Der Name *أكبر* klang ihm wohl für einen Menschen zu hochmütig und darum musste sich dessen Träger die Veränderung in *بشير* gefallen lassen (Ibn Ĥaġar I, 117).

Als sehr ehrenhaft scheinen die Araber das Aufgeben des ererbten Namens, zumal wenn die Änderung nicht bloss ein einzelnes Individuum, sondern den ganzen Stamm betraf, nicht betrachtet zu haben. Auf solche Beurteilung deutet der Spottname *بنو مَحْوَلَة*, mit dem eine Familie belegt wurde, die sich eine Namensänderung gefallen liess (Tebr. Ĥam. 191). Mit dem Hinweis auf solchen Spott lehnen die *بنو زينة* die Änderung ihres Namens in *بنو رشدة* ab: *لا ندع اسم ابينا ولا نكون كبنى مَحْوَلَة* (Usd al-ġâba II, 29). Aus demselben Gesichtspunkte sträubt sich auch ein Einzelner, der den ominösen Namen *حزن* führte, der ihm zugemuteten Annahme des günstigeren Namens *سهل* beizustimmen: er wolle den Namen nicht ändern, den ihm sein Vater beigelegt¹⁾: *لا اغير اسمًا سمانيه ابي* (B. Adab Nr. 106, LA. s. v. *حزن*, XVI, 276).

In den ersten Zeiten des Islam hat man bei gegebener Gelegenheit, wie uns auch das Vorhaben des 'Omar gezeigt hat, das Beispiel des Propheten gerne nachgeahmt. Selbst die an heidnische Religion anklingenden theophoren Vaternamen, die ja die Söhne nach arabischer Art in ihrem Vollnamen führten, wurden hinterdrein abgeändert. 'Ijâd b. Ġunm al-Fihri, der sich bei der Eroberung Syriens und Mesopotamiens hervorgethan, nennt sich lieber einen Sohn des Ġunm — trotzdem dies ein heidnischer Gottesname ist²⁾ — als den des Dieners des Ġ., wie der Name seines

1) Die Notiz bei Ağ. XVIII, 210 unten (Verkaufen des Namens) ist wohl nur als Anekdote zu betrachten.

2) Den Namen *Hobal* finden wir in Mosul noch im V. Jhd. Ibn Abi Uşejbi'a I, 304.

Ignaz Goldziher
GESAMMELTE SCHRIFTEN
Herausgegeben: Joseph Desomogyi
Hildesheim - 1970, IV

Gesetzliche Bestimmungen über Kunja-Namen im Islam. (ZDMG, LI. 1897. S. 216-266) 144 - 154

DN: 69456

17 OCAK 2001

* نَهَى النَبِيَّ صَ عَنِ التَّكْنِي
بِكُنْيَتِهِ -

بخ - ك ٣٤ ب ٤٩؛ ك ٥٧ ب ٧؛
ك ٦١ ب ٢٠؛

ك ٧٨ ب ١٠٥ و ١٠٦ و ١٠٩

مس - ك ٢٨ ح ٢١ - ٨

بد - ك ٤٠ ب ٦٦

تر - ك ٤١ ب ٥٨

مج - ك ٣٠ ب ٢٣

مى - ك ١٩ ب ٦١

عد - ج ١ ق ١ ص ٦٦

حم - ثان ص ٢٤٨ و ٢٦٠ و ٢٧٠

٢٧٧ و ٢٩٢ و ٢٩٥ و ٤٧٨

و ٤٩١ و ٤٩٩ و ٥١٠ و ٥١٩؛

ثالث ص ١١٤ و ١٢١ و ١٦٩

و ١٨٩ و ٢٩٨ و ٣٠١ و ٣٠٢

ق ٣٠٧ و ٣١٣ و ٣٦٩ و ٣٧٠

و ٢٨٥

ط - ح ١٧٣٠ و ١٧٢١ و ٢٤١٩

* النَّهْيُ عَنِ الْجَمْعِ بَيْنَ اسْمِ النَّبِيِّ

ص وَكُنْيَتِهِ -

بد - ك ٤٠ ب ٦٧

تر - ك ٤١ ب ٥٨

مج - ك ٣٣ ب ٢٣

عد - ج ١ ق ١ ص ٦٦؛

ج ٨ ص ٢٥٢

حم - ثان ص ٣١٢ و ٤٣٣ و ٤٥٤

و ٤٥٧ و ٤٦٠ و ٤٧٠؛ ثالث

ص ٣١٣ و ٤٥٠؛ خامس ص

٣٦٣؛ سادس ص ٢٠٩

ط - ح ١٧٥٠ ق

بد - ك ٤٠ ب ٦٨

* التَّرْخِيصُ لِغَلِيِّ بِنْتِجَمِيَّةٍ أَحَدِ

أَوْلَادِهِ مُعَمَّمًا وَتَكْنِيَّتِهِ أَبَا

الْقَاسِمِ بَعْدَ وِفَاؤِ النَّبِيِّ صَ -

حم - أول ص ٩٥

* الرَّجُلُ يُكْتَبُ قَبْلَ أَنْ يُؤَدِّدَهُ

بد - ك ٤٠ ب ٦٩

مج - ك ٣٣ ب ٢٤

* تَفْصِيرُ النَّبِيِّ صَ كُنْيَةَ أَبِي

الْحَكَمِ -

نس - ك ٤٩ ب ٧

19 EKIM 1994

WENSINCK AREN JEAN, MIETAHU KÜNUZÜ's-SÜNNE.

Trc: ABDÜLBAKİ MUHAMMED FUAD, BEYRUT 1983. ss. 472-493 DIA DM NO: 04160.

KISALTMALAR:

بخ= صحيح البخاري، مس= صحيح مسلم، بد= سنن أبي داود، تر= سنن الترمذي، نس= سنن النسائي، مج= سنن ابن ماجه، مى= سنن الدارمي، ما= موطأ مالك، ز= مسند زيد بن علي، عد= طبقات ابن سعد، حم= مسند احمد بن حنبل، ط= مسند الطيالسي، هش= سيرة ابن هشام، قد= مغازي الواقدي

فتح البواب
في الكنى والألقاب

تأليف

الشيخ الإمام أبي عبد الله محمد بن إسحاق
ابن منده الإصبهاني
(٣١٠ - ٣٩٥ هـ)

حقيقته

أبو قتيبة بن سعيد الفارابي

مكتبة الكوثر

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	147149
Tasnif No:	929.1 MEN.F

Abdullah
Konya
Labab

حقوق الطبع والتصوير محفوظة

الطبعة الأولى

١٤١٢ هـ - ١٩٩٦ م

23 TEMMUZ 1997

مكتبة الكوثر

الرياض - هاتف ٤٥٤٥١٣٢

ملقته

في سارد الكنى

تأليف
الإمام الحافظ شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي
المتوفى سنة ٧٤٨ هـ

اعتنى به
أيمن صالح شعبان
مدير مركز تحقيق النصوص

الجزء الأول

منشورات
مركز الأبحاث
دار الكتب العلمية
بيروت - لبنان

1918/1997

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	56034-1
Tas. No:	929.1
	ZEH.M

— Zehabi
— Künye

07 EYLÜL 1995

- المقاصد النحوية في شرح شواهد شروح الأئمة لمحمود العيني، مطبوع في هامش خزانة الأدب - ٠ ط ١ - بيروت : دار صادر .
- المقتضب لأبي العباس المبرد؛ تحقيق محمد عبد الخالق عزيمة - ٠ عالم الكتب .
- منادمة الأطلال ومسامرة الخيال لعبد القادر بدران؛ تحقيق زهير الشاويش - ٠ ط ٢ - بيروت : المكتب الإسلامي، ١٩٨٥م .
- منهج السالك في الكلام على أئمة ابن مالك لأبي حيان؛ تحقيق سدني كلازر؛ نشرته الجمعية الأمريكية الشرقية في مدينة نيوهافن، في ولاية كونيتيكت، سنة (١٩٤٧م)، طباعة آلة كتابة .
- ميزان الذهب في صناعة شعر العرب لأحمد الهاشمي - ٠ بيروت: دار الكتب العربية، ١٤١٠هـ .
- نتائج التحصيل في شرح كتاب التسهيل لمحمد بن محمد المرابط الدلائي؛ تحقيق مصطفى الصادق العربي - ٠ بنغازي : مطابع الثورة للطباعة والنشر .
- النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة لجمال الدين أبي المحاسن يوسف بن تفرج بردى الأتابكي - ٠ مصر : دار النشر: وزارة الثقافة والإرشاد القومي .
- نشأة النحو وتاريخ أشهر النحاة لمحمد الطنطاوي - ٠ القاهرة : دار المنار، ١٤١٢هـ .
- نفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب لأحمد بن محمد المقرئ التلمساني؛ تحقيق إحسان عباس - ٠ بيروت : دار صادر، ١٣٨٨هـ .
- نهاية الراغب في شرح عروض ابن الحاجب لجمال الدين السنوي؛ تحقيق شعبان صلاح - ٠ ط ١ - بيروت : دار الجيل، ١٤١٠هـ .
- هدية العارفين في أسماء المؤلفين وآثار المصنفين لإسماعيل باشا البغدادي - ٠ بيروت : دار الكتب العلمية، ١٤١٣هـ .
- الوافي بالوفيات لخليل بن أبيك الصفدي؛ تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى - ٠ بيروت : دار إحياء التراث، ١٤٢٠هـ .
- الوسيط في تاريخ النحو العربي لعبد الكريم الأسعد - ٠ ط ١ - الرياض: دار الشواف، ١٤١٣هـ .

الألقاب والكنى

وعلاقتها بالمهن والصناعات والحرف
بغرب الجزيرة العربية عبر العصور

المقدمة :

لقد كرم الإسلام الإنسان الكادح، ورفع شأنه؛ فالإسلام يرى أن العمل ضرب من العبادة، ولذلك اختصه بالتمجيد ودعا إليه، فقال تعالى : ﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ﴾ (١) ، وقال : ﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ ﴾ (٢) ، وعن المقدم بن معد يكرب الزبيدي عن رسول الله ﷺ قال : « ما كسب الرجل كسباً أطيب من عمل يده وما أنفق الرجل على نفسه وأهله وولده وخادمه فهو صدقة » (٣) .

ولم يفرق الإسلام بين أنواع العمل فكلها تتمتع باحترام، خاصة إذا كان بعيداً عن المحرمات، فللمسلم أن يكتسب قوته وقوت من يعول عن طريق ممارسة أي مهنة أو حرفة أو صناعة شريفة، أو من تجارة أو زراعة أو أي وظيفة من الوظائف، ما دامت لا تقوم على حرام، ولا تقترب من حرام .

(١) سورة الملك ، الآية : ١٥ .

(٢) سورة الجمعة ، الآية : ١٠ .

(٣) أخرجه ابن ماجه في سننه، كتاب التجارات، باب الحث على المكاسب، ج ٢

ص ٧٢٣، حديث رقم ٢١٢٧ .

الدكتورة :
نعيمه بنت
عبدالله بن
دهيش *

* بكالوريوس تاريخ
من كلية الشريعة
والدراسات
الإسلامية بجامعة
أم القرى بكة
المكرمة .
- ماجستير من
قسم الدراسات
العليا التاريخية
والحضارية من
الكلية والجامعة
نفسها عام
١٤٠٧هـ .
- دكتورة عام
١٤٢٠هـ .
- تعمل الآن أستاذة
مساعداً بقسم
التاريخ
والحضارة بكلية
الشريعة بجامعة
أم القرى بكة
المكرمة .

- 111540 KÜNYE

MUDARRIS (Muhammad 'Alī al-Tabrīzī, dit) 05704 66
- 120035 LAKAP

مدرس (محمد علی تبریزی
معروف به) .
- ریحانة الأرب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب . بتأرس ...
- Tabrīz, - In-8° (24cm). ...

1 Mss. or. [8° Impr. or. 6708
(Rayhānat al-adab fī tarāḡem al-ma'crūfīn be l-konya ow al-
laqab, yā konā va alqāb.)

"Musulmans. Hommes célèbres.
Biographies. - "Homme cé-
lèbre. Musulmans. Biogra-
phies.

MUDARRIS (Muhammad 'Alī al-Tabrīzī, dit) 05687 66

مدرس (محمد علی تبریزی
معروف به) .
- ریحانة الأرب . . .
(Rayhānat al-adab... 1 Mss. or. [8° Impr. or. 6708

o . در شرح حال معروفین به کنیة از علما و فقها و حکما و عرفا و دیگر
طبقات مذکورہ در اول جلد اوز همین کتاب .

5. Abū Ebrāhīm-Abū Yūnos et Ebn-e Aḡorrūm-Ebn-e Sīnā.-
ġāp-hāne-ye Šerkat-e saḡāmī-ye ṡab^c-e ketāb, 1373/1332
(1954).- 387 p. [Don 17545]

MUDARRIS (Muhammad 'Alī al-Tabrīzī, dit) 05688 66

مدرس (محمد علی تبریزی
معروف به) .
- ریحانة الأرب . . .
(Rayhānat al-adab... 1 Mss. or. [8° Impr. or. 6708

7 . شامل ترجمه حال بقیة معروفین به کنیة از طبقات مذکورہ در جلد
اول این کتاب و شرح قبائل و خانوادہ های مصدر بلفظ آل
و بنی .
6. Ebn-e Šāḡān-Ebn-e Yūnos, Omm-, Banī-, Āl- .
- ġāp-hāne-ye Šafaq [1333(1955)].- 371 p., fac-sim.,
portr. [Don 17546]

MUDARRIS (Muhammad 'Alī al-Tabrīzī, dit) -

- Rayhānat al-Adab.
Tabrīz, 1347-49 H/1928-30, 2e éd. revue et corrigée,
8 vcl., 452+456+484+501+398+404+590+498p.

141

Inv. 18085

H1

كِتَابُ الْوَأْفِيِّ بِالْوَفِيَّاتِ

تأليف

صلاح الدين خليل بن ابيك الصفيدي

٧٦٤/١٣٦٣ - ٦٩٦/١٢٩٦

الجزء الأول

(محمد بن محمد - محمد بن ابراهيم بن عبد الرحمن)

الطبعة الثانية غير المنقحة

باعتناء

هاموت ريتز

يطلب من دار النشر فرايز شتاير ثيست بارون

١٣٨١ هـ - ١٩٦٢ م

النشر والتوزيع

أنتهام هاموت ريتز

يُصَدَّرُهَا

لمجعية المتريقين الألمانية

البرت ديتريش وهانيس روبرت روبر

جزء ٦ - قسم ١

10 TEMMUZ 1996

— ٣٣ —

الفصل الخامس

في بيان العلم والكنية واللقب وكيفية ترتيب ذلك مع النسبة على اختلافها المنتوع

- اعلم ان الدال على معني مطلقا اما ان يكون مصدرا بأب أو أم كابي بكر وإبي الحسن أو كأم كلثوم وأم سلمة واما ان يُشعر برفعة المسمى كأنف الناقة وملاعب الاسنة وعمرة الصعاليك وزيد الحليل والرشد والمأمون والواثق والمكتفي والظاهر والناصر وسيف الدولة وعضد الدولة وجمال الدين وعزالدين وامام الحرمين ووجه الاسلام وملك النخاعة واما ان يشعر بضعمة المسمى كبحي وشيطان الطاق وإبي العبر وبحظظة والمكوك وقد لا يشعر بواحد منهما بل أجرى عليه ذلك لواقعة جرت مثل غسل^(١) الملائكة وحى الدبر ومطين وصالح جزرة والمبرد وثابت قطنة وذو الرئمة والصق وضرر دز وحيش بيض فهذه الاقسام الثلاثة تسمى الالقاب والا فهو الاسم الخاص كزيد وعمرو وهذا هو العلم ، وقد يكون العلم مفردا كما تقدم وقد يكون مركبا اما من فعل وفاعل كتأبط شرا وبرق نخرة واما من مضاف ومضاف اليه كبد الله واما من اسمين قد رُكبا وجملا بمنزلة اسم واحد كسيويه ، والمفرد قد يكون مرجلا وهو الذي ما استعمل في غير العلمية كندجج وأدد وقد يكون منقولا اما من مصدر كسعد وفضل او من اسم فاعل كعامر وصلاح او من اسم مفعول كمحمد ومسعود او من افعال تفضيل كاحمد واسعد او من صفة كثيف وهو الدرب بالامور الظافر بالمطلوب وسلول وهو الكثير السل وقد يكون منقولا من اسم عين كاسد وصقر وقد يكون منقولا من فعل ماض كآبان وشمر او من فعل مضارع كزيد ويشكر (ثمرة هذا المطلوب) اذ قد عرفت العلم والكنية واللقب فسردها يكون على الترتيب تقدم اللقب على الكنية والكنية على العلم ثم النسبة الى البلد ثم
- (١) غسل وهو الصحيح كما في نمار القلوب في المضاف والنسب للتعالج في الباب الثالث وفيه تفصيل ذلك فليراجع (م)

— ٣٢ —

وليس بذى رح فيطعنني به وليس بذى سيف وليس بنبال^(١)

- معناه وليس بصاحب سيف وليس بصاحب نبل وعلى هذا حمل المحققون قوله تعالى وما ربك بظلام للعبيد^(٢) اي بذى ظلم هذا كلام الشيخ جمال الدين محمد بن مالك رحمه الله تعالى . قلت معناه ليس بذى ظلم ولا يفهم صيغة المبالغة منه كقولنا ضربا وشراب وقنال لانه اذا نفيت المبالغة في الظلم فلا يلزم من نفيها نفي مطلق الظلم تعالى الله عن ذلك بل هو الحكم العدل . وكذا استغنوا ببناء فاعل بمعنى صاحب كذا عن ياء النسب فقالوا لاين وتامر وطاعم وكاس وراح بمعنى ذى لبن وذى تمر وذى طعم وذى كسوة وذى رح . وقد يستغنون بفعل عن ياء النسب فقالوا رجل طعم وليس وعمل بمعنى ذى طعم وذى لبس وذى عمل ومنه قول الراجز اشده سيويه :

لست بليل ولا كتي نهر لا ادلج الليل ولكن ابتكر^(٣)

- ١٢ اراد ولكني نهاري اعمل في النهار وكل صانع عند العرب فهو اسكاف قال الشاعر وشعبتا ميسن براها اسكاف^(٤)

- اي يجتار والناصح الخياط والناصح الخيط والهاجرى البناء والهالكي الحداد ١٥ لان اول من عمل الحديد الهالك والسفير^(٥) السمسار والمصاب الغزال والقساص الذي يطوى الثياب اول طيها حتى تنكسر على طيها والماسخي بالحاء والحاء القواس (١) البيت في شرح ديوانه لمحمد بن عبد الرحمن البغدادي في ص ٢١ مهوى على شكل آخر وهو

وليس بذى سيف فيقتلني به وليس بذى رح وليس بنبال

- وهذا الشرح في مكتبة كوبريل ونمرته ١٣١٤ واطن ان هذا الشرح مؤلف على اسم الناقل احمد باشا ابن كوبريل عمده باشا واطن انه بخط المؤلف وكان عام تأليفه في جزيرة اربطش لدى محاصرة مدينة قسروا في غرة ذي القعدة الحرام من شهر سنة ثمان وسبعين والى (م) (٢) ٤١٤٦ (٣) في الكتاب ج ١ ، ص ٩١ فليراجع (٤) في اللسان قال الراجز (وشعبتا ميسن براها اسكاف) فيسن غلط (م) (٥) صوابه (السفير) على وزن (فليل) بكسر الفاء كما في القاموس واللسان (م)

صَبِيحُ الْأَعْيُنِ

في
صِنَاعَةِ الْإِنشَاءِ
Kinye (405-411)

تَأليف
أحمد بن علي القلقشندي

المتوفى ٨٢١ هجرية - ١٤١٨ ميلادية

Dr. Fawzan Vakil
Kashan

Dr. Fawzan Vakil
Kashan

6414-5

892.7

KAL.S

شَرَحَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ وَقَابَلَ نَصُوصًا

نبيل خالد الخطيب

الجزء الخامس

- ضُبِطَتْ وَقُوِّبَتْ عَلَى طَبْعَةِ دَارِ الْكُتُبِ الْمِصْرِيَّةِ
وَعَلَى الْمَصَادِرِ الْأَسَاسِيَّةِ لِنُصُوصِ الْكِتَابِ .
- مُذَيَّلَةٌ بِاسْتِدْرَاجَاتٍ وَتَصَوُّبَاتٍ وَهَوَاشٍ تَوْضِيحِيَّةٍ .
- مُسْتَفِيدَةٌ مِنَ الدِّرَاسَاتِ وَالْأَحْيَاثِ الَّتِي كُتِبَتْ حَوْلَ
هَذَا السِّقْرِ النَّفِيسِ مِنْ مَكْتَبَتِنَا الْعَرَبِيَّةِ .

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

صباح الاعشى الجزء الخامس ٤٠٥

عهده بالخلافة أو السلطنة، أو السلطان في عهده بالسلطنة على ما سيأتي بيانه. وفي معنى ذلك البيعات بأن يُقال «مبايعة شريفة لفلان» ونحو ذلك.

المحل الثاني - صدر الولاية حيث يقال: هذا ما عهد عبد الله ووليّه فلان، أو من عبد الله ووليّه فلان، ونحو ذلك على اختلاف المذاهب في الابتداء على ما سيأتي.

النوع الرابع

(اسم من تصدر إليه الولاية، وله محلان)

المحل الأول - في الطرة إما في العهد حيث يقال: هذا ما عهد فلان إلى فلان. وإما في التقاليد والتواقيع والمراسيم، حيث يقال: أن يفوض إلى فلان، أو أن يستقر فلان، أو أن يرتب فلان.

المحل الثاني - أثناء الولاية حيث يقال: أن يفوض إلى فلان، أو أن يستقر فلان، أو أن يرتب فلان، على نظير ما في الطرة، أما المولى عليه فقل أن يُذكر كما في التحدث على شخص معين ونحوه.

الطرف الثاني

(في الكنى)

والكنية عند النحاة أحد أقسام العلم أيضاً، والمراد بها ما صدر بأب أو أم، مثل أبي القاسم، وأم كلثوم وما أشبه ذلك. وقد كان للعرب بالكنى أتم العناية، حتى إنهم كانوا جملة من الحيوان بكنى مختلفة: فكانوا الأسد بأبي الحارث، والثعلب بأبي الحصين، والذئب بأبي سليمان، وكانوا الضبع بأب عامر، والدجاجة بأب حفصة، والجرادة بأب عوف ونحو ذلك. وفيه ثلاث جمل:

..... الجزء الخامس ٤٠٤

فلان خان، وكما يُذكر اسم ملوك الكفر في مكاتباتهم عن الأبواب السلطانية ونحو ذلك. وفيما عدا ذلك من المكاتبات المصدرة بالتقبيل والدعاء وغيرهما من المصطلح عليه في زماننا وما قاربه لا يُصرح باسم المكتوب إليه غالباً تعظيماً له عن التفوه بذكره، إذ ترك التصريح بالاسم دليل التعظيم والتوقير والتبجيل، بخلاف الكنية واللقب، فإنهما بصدد التعظيم للملقب أو المكني على ما سيأتي بيانه فيما بعد إن شاء الله تعالى ولذلك لم يخاطب الله تعالى نبيه محمداً ﷺ في كتابه العزيز باسمه تشريراً لمقامه، ورفعةً لمحلّه، فلم يقل يا محمدُ ويا أحمدُ كما قال يا آدم، يا نوح، يا إبراهيم، يا موسى، يا عيسى. بل قال ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ﴾ وقد صرح أصحابنا الشافعية وغيرهم أنه لا يجوز نداءه ﷺ باسمه احتجاجاً بالآية الكريمة. وفي كتاب ابن السني عن أبي هريرة رضي الله عنه « أن النبي ﷺ رأى رجلاً معه غلام فقال للغلام: من هذا؟ - قال أبي - قال: فلا تمس أمانه ولا تستسب له، ولا تجلس قبله، ولا تدعه باسمه ».

المحل الثاني - العُنوان من الأدنى إلى الأعلى. كما يكتب في عُنوان بعض المكاتبات «مطالعة المملوك فلان» على ما سيأتي في الكلام على العُنوان. وإذا كان من تعظيم المخاطب أن لا يُخاطب باسمه فكذلك في مكاتباته: لأن المكاتبه الصادرة إلى الشخص قائمة مقام خطابه، بل المكاتبه أجدر بالتعظيم لاصطلاحهم في القديم والحديث على ذلك.

النوع الثالث

(اسم المكتوب بسببه)

وهو مما لا نقص فيه بسبب ذكره، إذ لا بُد من التصريح باسمه ليُعرف، اللهم إلا أن يشتهر حتى تغني شهرته عن ذكر اسمه، وله محلان:

المحل الأول - في الطرة^(١) بأن يقال « هذا ما عهد به فلان » إما الخليفة في

(١) هو الهامش الذي يترك في أعلى الكتاب (انظر صبح الاعشى ج ٦، ص ٣١٣).

أدب التسمية في بيان النبوي

وكتوبه
السعيد السيرة عبادة

الطبعة الأولى

Kunze

21-24

7198

2073

48A.A

١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م

دار مصر للطباعة

٣٧ شارع كمال مدق

بأنثى ، وكانوا يسمونها بطواغيتهم إن وصلت إحداهما بالأخرى ليس بينهما ذكر .
والحامي : فحل الإبل يضرب الضراب المعدود ، فإذا قضى ضرابه ودَعُوهُ^(١) للطواغيت ،
وأعفوه عن الحمل ، فلم يحمل عليه شيء ، وسموه الحامي^(٢) . وواضح أن
المحرم هنا ليس الأسماء فحسب ، بل وجعل مسمياتها للطواغيت أيضا .

تسمية الأماكن : كانت على أوجه :

منها : أن يسمى الموضع باسم الرجل الذي أحدثه ، مثل « بدر » للبئر التي كانت
عندها المعركة بين المسلمين والمشركين ، سميت باسم بدر بن يخلد بن النضر بن
كنانة ، لأنه فيما يقال هو الذي حفرها ، و « نجران » اليمن ، سميت بنجران بن
زيدان بن سبأ بن يشجب ، و « حَيَوَان » موضع باليمن ، سمى باسم ملك من
ملوكهم^(٣) .

ومنها : أن يضاف المكان إلى من نزل فيه ، مثل : « وادي السباع » - بين البصرة
ومكة - سمى باسم بنى وبرة الذين نزلوا به ، وكان يقال لهم « السباع »^(٤) .

ومنها : أن يسمى الموضع بعكس اسمه تطيرا ، وهذا عام في الأماكن وغيرها ؛ قال
الجاحظ : « وللطيرة سمت العرب المنهوش بالسليم ، والبرية بالمفازة ، وكنوا الأعمى
أبا بصير ، والأسود أبا البيضاء »^(٥) . وقال ابن القيم : « كانت العرب تقلب الأسماء
تطيرا وتفاؤلا ، فيسمون اللدبيع سليما ، تفاؤلا باسم السلامة وتطيرا من اسم السقم ،
ويسمون العطشان ناهلا ؛ أى سينهل - والنهل : الشرب - تفاؤلا باسم الرى ،
ويسمون الفلاة مفازة ؛ أى منجاة ، تفاؤلا بالفوز والنجاة ، ولم يسموها مهلكة لأجل
الطيرة »^(٦) .

ومنها : أن يسمى الموضع بما ينبيء عن صفته ، كقولهم : « عَفْرَة » لأرض علاها
العَفْر ، و « شَعْبُ الضلالة » لأخرى يضل سالكها ، وهما اسمان غَيَّرهما النبي -
ﷺ - كما سيأتي .

الكنية : من مذاهبهم في التسمية ، يقال : كنى زيداً أبا عمرو ، وكناه به كنية -
بضم الكاف وكسرهما - سَمَاهُ به ، كأكناه وكنَّاه - بالتحديد - ، وأبو فلان كنيته

فمن المسماة بما هو من صفتها أُعْوَجُ والوجيه ، والعِيدُ والزَيَّاء ؛ فأعوج : فحل
كريم ، من فحول الخيل ، كان لكندة ، فأخذته بنو سليم ، ثم صار إلى بنى هلال ،
سمى بذلك لأنه رُكِبَ صغيراً فأعوجت قوائمه . والوجيه فرس نجيب ، كان لغنى بن
أعصر ، سمي بما هو وصف في الأصل ؛ إذ الوجيه من الخيل الذي تخرج يدها معا
عند النتاج^(١) . والعيد : فحل منجب معروف ، سمي بذلك لأنه ضرب في الإبل
مرات ، كأنه عاد لذلك مرة بعد أخرى ، ومنه النجائب العِيدِيَّة^(٢) . والزَيَّاء : اسم ناقة
أبي دؤاد الإيادي^(٣) ، وهو في الأصل للناقة النفور من كل شيء^(٤) .

ومن المسماة بما يعنى التفاؤل : البشير وعَجَلَى ، والحَمَّالُ ولاحق . فالبشير : ناقة
معروفة^(٥) ، والتفاؤل باسمها واضح . وعَجَلَى : ناقة حميد بن ثور الهلالي^(٦) . وحَمَّالُ
- كشذاد - فرس أوفى بن مطر المازني^(٧) . ولاحق : فرس لغنى بن أعصر^(٨) ،
والتسمية للثلاثة على التفاؤل إن كانت عند الولادة ، أما إن كانت بعد الركوب فهي من
النوع الأول .

ومن أسمائهم التي حرمها الإسلام : البحيرة ، والسائبة ، والوصيلة ، والحامي ؛ قال
تعالى : (ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ، ولكن الذين كفروا يفترون
على الله الكذب وأكثرهم لا يعقلون)^(٩) ، وفي المقصود بهذه الأسماء قال سعيد بن
المسيب : « البحيرة : التي يمنع ذرؤها للطواغيت^(١٠) ، فلا يحلبها أحد من الناس ،
والسائبة : كانوا يسمونها لألتهم ، لا يحمل عليها شيء ، قال : وقال أبو هريرة : قال
رسول الله ﷺ : رأيت عمرو بن عامر الخزاعي يجر قَصْبَهُ^(١١) في النار ، كان أول
من سبب السوايب . والوصيلة : الناقة البكر تبكر في أول نتاج الإبل ، ثم تنثى بعد

(١) المرجع السابق ٧٨/٢ ، ٤١٩/٩ (٢) المرجع السابق ٤٣٨/٢

(٣) الفضول والغايات ص ٦٩ (٤) تاج العروس ٢٨٤/١

(٥) الفضول والغايات ص ٧٠ (٦) المرجع السابق ص ٦٩

(٧) تاج العروس ٢٩٠/٧ (٨) المرجع السابق ٦٠/٧

(٩) سورة المائدة آية ١٠٣

(١٠) الطواغيت : جمع طاغوت ، والطاغوت : عبارة عن كل متعد وكل معبود من دون الله ،
ويستعمل في الواحد والجمع ، وسمى الساجر والكاهن والمارد من الجن والصارف عن طريق الخير
طاغوتا . (المفردات ٣٠٤) ، وورد جمع طاغوت على طواغيت وطواغ (القاموس ٣٥٧/٤) .
(١١) القصب - بضم فسكون - المعنى ، وقيل : اسم للأمعاء كلها ، وقيل : ما كان أسفل
البطن من الأمعاء . (النهاية ٦٧/٤) .

(٢) مختصر تفسير ابن كثير ٥٥٥/١

(٤) بلوغ الأرب ١٩٤/٣

(٦) مفتاح دار السعادة ٢٤٦،٢٤٥/٢

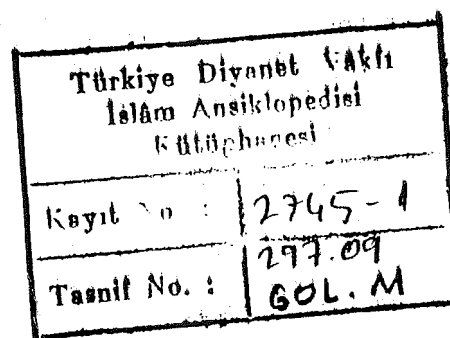
(١) ودعوه : تركوه .

(٢) الفضول والغايات ص ٣٢٩

(٥) الحيوان ٤٣٩/٣

MUSLIM STUDIES

EDITED BY S. M. STERN

Translated from the German by
C. R. Barber and S. M. SternSTATE UNIVERSITY OF NEW YORK PRESS
ALBANY

242

267

FOUR

THE USE OF THE *KUNYA* AS A
MEANS OF PAYING RESPECT

TO PAGE 115

AMONGST the many kinds of degradation which the fanatics of Arab tribal pride inflicted on *mawālī* may be mentioned the form of address. They should not be addressed with a *kunya* (Abū N.), but only by their personal name (*ism*) or by a family or trade name (*laqab*).¹

This seems never to have been carried out, since at all times we find *mawālī* names in the form of a proper *kunya*. The restriction is, however, characteristic at least as a theoretical expression of racial fanaticism. The Arabs in various periods held the address by the *kunya* to be a sign of friendship and respect. The words of the poet are typical: 'I use the *kunya* (*aknihi*) when I call him in order to honour him (*li-akrimahu*), and I do not call him with a by-name (*wa-lā ulaqqibuhu*).'² Ahmad b. Hanbal, according to *Tab. Huffāz*, VIII, no. 15, never called Ibn al-Madīni by his name, but always by his *kunya*, by which he wished to express his respect. The caliph al-Wāthiq always called the singer Ishāq b. Ibrāhīm al-Mawṣilī—who was of Persian descent—by his *kunya* in order to honour him (*raf'an lahu*)³ and Hārūn al-Rashid who had given him the *kunya* Abū Ṣafwān had previously done the same⁴. An analogous example from later times is in Ibn Abī Uṣaybi'a.⁵

Distinguished magnates amongst the ancient Arabs had several *kunyas* as sign of their higher dignity.⁶ Notable is the fact that warriors used different *kunya* in war and peace; of this there are several examples in al-Jāhiz, *Bayān*.⁷ It is not impossible that the same person may use different *kunyas* in different countries.⁸

¹ *Al-'Iqd*, III, p. 90, cf. Kremer, *Culturgesch. Streifzüge*, p. 64, 7 from below.

² *Ham.*, p. 510, v. 3.

³ *Agh.*, V, p. 60, 5 below.

⁴ *Ibid.*, p. 52, 6.

⁵ Ed. A. Müller, I, p. 183, 3 from below; cf. also al-Qasṭallānī, to B. *Adab*, no. 113 (X, p. 132), and *ZDMG*, VI, p. 105, 5 from below.

⁶ *Laṭā'if al-Ma'ārif*, ed. de Jong, p. 59.

⁷ Fol. 108b [I, p. 342].

⁸ Ibn Bashkuwāl, ed. Codera, no. 1001, p. 457, no. 1285, pp. 577 f.

243

FIVE

BLACK AND WHITE PEOPLE

TO PAGE 128—NOTE 6

IN contrast to the Persians, the Arabs call themselves black, or in general dark-coloured;¹ the Persians are usually described as red, i.e. light-skinned (*aḥmar* or fem. *hamrā*).² The Banu'l-Ahrār were called in Kūfa: *al-aḥāmira*.³ Consequently this colour designation applies also to *mawālī*: 'A man of the Taym Allāh, reddish as if he were a *mawālī*.'⁴ Red is here used of lighter colour in general. The same colour attribute is used also of other non-Arab races.⁵ In Spain the Arabs called the indigenous Christians: Banu'l-Ḥamrā' or *al-Ḥamrā*.⁶ It need not be specially emphasized that Muḍar al-Ḥamrā'⁷ does not belong here but is derived from a particular legendary reason. A description of non-Arab nations as light-skinned is also *al-Daylamī al-ashqar*;⁸ the Franks were also sometimes called *shuqr*.⁹

In this group belongs also Banu'l-Aṣfar, a description of the Greeks which is found in the poem ascribed to the pre-Islamic 'Adī b. Zayd.¹⁰ The literature on this attribute is collected by Steinschneider.¹¹ One could add the excursus in Ibn Khallikān, no. 799¹² on this name which is also found in al-Bukhārī, *Ṣulḥ*, no. 7. *Aṣfar* is in fact used as contrast to *aswad*.¹³ Genealogists who were not satisfied with the correct meaning of the words as a colour description saw in Aṣfar the name of a grandchild of Esau, al-Aṣfar, father of Rūmil, the ancestor of the Rūm.¹⁴ This is no other than Ṣefō of Genesis 36:11; the infor-

¹ *Akhḍar*, cf. al-Tabrīzī, *Ham.*, p. 282; al-Māwardī, ed. Enger, p. 300, 4 = *Agh.*, XV, p. 2, 4.

² Al-Balādhurī, p. 280; *Jazīrat al-'Arab*, p. 212, 7; al-Mubarrad, p. 264.

³ *Agh.*, XVI, p. 76, 5.

⁴ B. *Aymān*, no. 41.

⁵ *Tab.*, II, p. 530, 3, of the Rūm, B. *Jihād*, nos. 94, 95 *humr al-wujūh* of the Turks (cf. *Yāq.*, I, p. 838, 17).

⁶ Dozy, *ZDMG*, XVI, p. 598.

⁷ *Nāb.*, 13:9, *Tab.*, II, p. 551 ult., al-Ya'qūbī, I, p. 255, al-Mas'ūdī, III, p. 236.

⁸ *Sīrat 'Antar*, III, p. 29, 11.

⁹ *ZDMG*, II, p. 239, 19.

¹⁰ *Agh.*, II, p. 36, 19.

¹¹ *Polemische und apologetische Literatur*, p. 257, note 36.

¹² X, p. 9, ed. Wüstenfeld.

¹³ *Agh.*, V, p. 9, 15 *al-sufur wa'l-sūd* = white and black slave girls.

¹⁴ *Yāq.*, II, p. 861, 18.

268

269

الآداب الشرعية

والمِنَحِ المرعيَّة

Künye 164-166

تأليف

شمس الدين أبي عبد الله محمد بن مفلح المقدسي الحنبلي

تفمده الله برحمته وأنتكته فسيح جناته

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kitap No. :	10148-3
Sıra No. :	297.8 MÜF-A

الجزء الثالث

الناشر

مؤسسة قرطبة

ت ٨٦٢١٥١ - القاهرة

البيهقي عن ابن الحنفية قال كانت رخصة لعلي رواها أحمد وروى أبو داود ثنا النفيلى ثنا محمد بن عمران الحجبي عن جدته صفية بنت شيبة عن عائشة قالت جاءت امرأة إلى النبي ﷺ فقالت يا رسول الله إني ولدت غلاما فسديته محمداً وكنيته أبا القاسم فذكر لي أنك تكره ذلك ؟ فقال « ما الذي أحل إسمي وحرمت كنيتي ؟ أو ما الذي حرم كنيتي وأحل إسمي ؟ » رواه أحمد ورواه البيهقي من طريق أبي داود ، وروى البيهقي أيضا بإسناد جيد من حديث هشام ثنا أبو الزبير عن جابر أن النبي ﷺ قال « من تسمى باسمي فلا يكنى بكنيتي ، ومن تكنى بكنيتي فلا يتسمى باسمي » ورواه أبو داود عن مسلم عن هشام ورواه الترمذي من طريق آخر عن أبي الزبير وقال حسن غريب ، ورواه أحمد قال البيهقي : وروى ذلك من وجه آخر عن أبي هريرة واختلف عليه . وذكر البيهقي أن مالكا كان يقول إنما نهي عن ذلك في حياة النبي ﷺ كراهية أن يدعى أحد باسمه أو كنيته فيلتفت النبي ﷺ ، فأما اليوم فلا بأس بذلك .

وروى البيهقي أخبرنا أبو عبد الله الحافظ سمعت أبا العباس أحمد ابن يعقوب سمعت الربيع بن سليمان سمعت الشافعي يقول لا يحل لأحد أن يكنى بأبي القاسم كان اسمه محمداً أو غيره ، قال البيهقي وروينا معنى هذا عن طاوس قال وأحاديث النهي عن الإطلاق أكثر وأصح فالحكم لها ، وحديث علي يدل على أنه عرف نبيها حتى سأل الرخصة له وحده ، وقد يحتمل حديث عائشة رضي الله عنها إن صح طريقه أن يكون نهيه وقع في الإبتداء على الكراهة والتنزيه لا على التحريم فحين توهمت المرأة أنه على التحريم بين أنه على غير التحريم قال والأول أظهر .

وظاهر ما ذكره أصحابنا أن التكني بغير ذلك لا يكره ، وقال ابن الأثير في النهاية في حديث أبي شريح أنه كان يكنى أبا الحكم فقال له النبي ﷺ « إن الله هو الحكم » وكناه بأبي شريح ، قال وإنما كره له ذلك لثلاث يشارك الله تعالى في صفته ، ويجوز أن يكنى بولد قبل حصوله وبجوان صغير

فصل

(في التكني ما يستحب منه وما يكره)

يكره أن يكنى بأبي يحيى وأبي عيسى ذكره في المستوعب والرعاية وذكره القاضي وابن عقيل ولم يذكر له دليلاً . وقال أحمد في رواية ابن منصور عن كرهه أن يكنى بأبي عيسى . قال الشيخ تقي الدين : وإنما كرهه أبا عيسى دون أبي يحيى والفرق ظاهر انتهى كلامه .

وروى أبو داود ثنا هارون بن زيد بن أبي الزرقاء ثنا أبو هشام ابن سعد عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ضرب إبناً له يكنى أبا عيسى وأن المغيرة تكنى بأبي عيسى فقال له عمر أما يكنىك أن تكنى بأبي عبد الله . فقال : رسول الله ﷺ « كنانتي » فقال إن رسول الله ﷺ قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وأنا في جلاجتنا (١) ، فلم يزل يكنى بأبي عبد الله حتى هلك ، كلهم نقات ، ورواه البيهقي من طريق أبي داود .

وقد روى ابن ماجه : ثنا أبو بكر ثنا يحيى بن أبي بكر ثنا زهير بن محمد عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن حذرة بن صهيب أن عمر قال لصهيب مالك تكنى بأبي يحيى وليس لك ولد ؟ قال كنانتي رسول الله ﷺ بأبي يحيى إسناد حسن ، وعن أبي القاسم روايات الكراهة وعندها ، والثالثة إن اكتنى بها من اسمه محمداً كرهه وإلا فلا ذكره القاضي وغيره عن جابر مرفوعاً « تسدوا باسمي ولا تكتنوا بكنتي وإنما أنا قاسم بعثت أقسم بينكم » وعن أنس قال : نادى رجل بالبيع يا أبا القاسم ، فالتفت إليه رسول الله ﷺ « نعم » رواه أبو داود والبيهقي بإسناد جيد وفيه فطر بن خليفة . وروى

(١) أي : في عدد من المسلمين لا ندرى ماذا يصنع بنا .

التراث الشعبي

مجلة شهرية تصدرها وزارة الثقافة والفنون
في الجمهورية العراقية

العدد الرابع - السنة التاسعة 31-21

1978

سكرتير التحرير

سعدى يوسف

ميسر التحرير

لطفيل الحوري

1398 هـ - 1978 م

دار الحرية للطباعة - بغداد

من التراث في الأعلام والألقاب

د. ابراهيم السامرائي

لا أريد أن أصف هذا التراث الذي سأحدث عنه بـ «الشعبي» (١) فليس لهذا الوصف مكان في تراثنا القديم .

وأريد أن أعرض ان العرب قد عنوا بالتسمية عناية خاصة ، وبالطريقة التي تصوروا اطلاق الاعلام على الاناس وغيرهم ويحسن بي ان استظهر باستقراء اللغويين لهذه المسألة الاجتماعية فأجد مثلا ابن دريد في كتابه « الاشتقاق » يقول :

كان الاميون من العرب الذين ، لهم مذاهب في أسماء ابنائهم وعبيدهم واتلادهم (٢) ، فاستشنع قوم إما جهلا واما تجاهلا ، تسميتهم كلبا وكتلبيا ، وخنزيرا وقردا وما اشبه ذلك ، مما لم يستقص ذكره ، فطعنوا من حيث لا يجب الطعن ، وعابوا من حيث لا يستنبط عيب . فشرحنا في كتابنا هذا أسماء القبائل والعمائر ، وافخاذها وبطونها ، وتجاوزنا ذلك الى أسماء ساداتها وثنائها ، وشعرائها وفرسانها ، وجراري الجيوش من رؤسائهم ، ومن ارتضت بحكمه فيما شجر بينها ، وانتقادت لامره في تدبير حروبها ومكايده اعدائها . ولم نعد ذلك (٣) .

ومن المفيد ان اعرض لجملة صالحة مما جاء في فاتحة «الاشتقاق» لابسط امام القاري ان استقراء اللغويين المتقدمين قد ادرك ان للعرب في اطلاق العلمية تصورا خاصا .

قال ابن دريد :

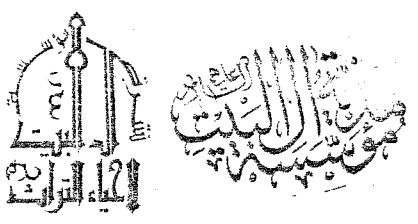
وكان الذي حدانا على انشاء هذا الكتاب ان قوما ممن يطعن على اللسان العربي وينسب اهله الى التسمية بما لا اصل له في لغتهم ، والى ادعاء مالم يقع عليه اصطلاح من اوليتهم ، وعدوا أسماء جهلوا اشتقاقها ولم ينفذ علمهم في الفحص عنها ، فعارضوا بالانكار واحتجوا بما ذكره الخليل برعمهم : انه سأل ابا الدقيش (٤) :

13. Lettres édifiantes et Curieuses (Toulouse, 1810) X VIII,174, - 228.
14. Gaspar Da Cruz, in C. R. Boxer (ed) South China in the Sixteenth Century, Hakluyt Soc., Ser. 2, No. 106 (London, 1953) p.p 126-7.
15. Juan Gonzalez de Mendoza, The History of the great and mighty Kindom of China reprinted from trans. of R. Parke (1588), Hakluyt Soc., Ser. No. 14 (London, 1853) vol 1,33-4.
16. Guidonis Panciroli, Nova Reperta Sive Rerum Memorabilium... Liber secundus. Ex Italico Latinè redditus, 8 commentariis ab Henrico Salmuth, Typis Forsterianis (Amberg, 1602) vol. 11, p.p. 141-4.
17. C.R. Boxer South China in the Sixteenth Century, Hakluyt Soc., Ser. 2, No. 106 (London, 1953) p.p. x vii and p.p. 1-4, p. x viii.
18. Alvarez Semedo, Relatione dellagrande monarchie della Cina , trans, from the Portuguese by Gio. Batt. Giattini, Sumptibus Hermann Scheus (Rome, 1643) p. 19.
19. Francis Bacon, 'Case of Impeachment of Waste' 1616, The Works of Sir Francis Bacon, Rivington (London, 1819) vol. IV, p.214; Novum Organum (1620) The Philosophical Works of Francis Bacon, Routledge & Sons (London 1905) p. 380.
20. Gabriel Plattes, A Discovery of Infinite Treasure, Hidden Since the World's Beginning J. Legatt (London 1639) p.89
21. Joseph Marrgat, A History of Pottery and Procelain, Medieval and Modern, John Murray (London 1857), p.p. 187-8, 190.
22. Hoh Shai-Kwong, 'Pottery Industry in Shek-Waan, Kwang-tung' Lingnam Science Journal (Lingnam University, Canton) 12 Supplement 12 May 1933, p. 57-64
23. Stephen W. Buchell, Oriental Ceramic Art, D. Appleton 8 co. (New York) 1899. p.p. 178,260.
24. Sung Ying-Hsing, T'ien-Kung K'ai Wu (1637) Chinese technology in the Seventeenth Century, trans. E-Tuzen Sun and Shiou-Chuan Sun, Pennsylvania State University Press (University Park and London, 1966) p.p. 146-7.

تراثنا

تراثنا

العدد الرابع [١٧] السنة الرابعة



شوال - ذو القعدة - ذو الحجة (KUM - IRAN) ١٤٠٩ هـ . ق.

الفهرس

- تحقيق النصوص : بين صعوبة المهمة وخطورة المفوات (٢)
- السيد محمد رضا الحسيني ١٧٩
- من ذخائر التراث
- رسالة في شرح «الدنيا مزرعة الآخرة» للشهيد الثاني
- تحقيق أسامة آل جعفر ٢١١
- من أنباء التراث
- ٢٣

* * *

- الكنية: حقيقتها، وميزاتها، وأثرها في الحضارة والعلوم الإسلامية
- السيد محمد رضا الحسيني ٧
- أهل البيت عليهم السلام في المكتبة العربية (١٠)
- السيد عبد العزيز الطباطبائي ٩٦
- فقه القرآن في التراث الشيعي (٣)
- الشيخ محمد علي الحائري الحرم آبادي ١٣١
- معجم ما ألفه علماء الأمة الإسلامية رداً على خرافات الدعوة الوهابية
- السيد عبد الله محمد علي ١٤٦

الكُنية

حقيقتها، وميزاتها
وأثرها في الحضارة والعلوم الإسلامية

السيد محمد رضا الحسيني



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، الذي علم بالقلم، وصلى الله وسلم على سيد ولد آدم، محمد الرسول الأعظم، وعلى الأئمة المعصومين، من آله وعترته الميامين، وعلى شيعتهم الأبرار، والتابعين لهم بإحسان، من الآن إلى يوم الدين.

وبعد:

فقد لزمني - لبعض الأغراض العلمية- الوقوف على حقيقة الكُنية المعروفة لدى الكل، والمتداولة على الألسن، وبعد البحث عنها وجدتها تدخل - بشكل أو بآخر- في أكثر من علم من العلوم الإسلامية، فضلاً عن توعُّلها في الحياة العامة كظاهرة اجتماعية معتنى بها، وتبني عليها نكت في محادثات الأدباء، وأحاديث الظرفاء، الأمر الذي يجعلها واحداً من ما ينبغي معرفته من معالم الحضارة ..

وكنْتُ - على عادي - أقيّد ما أستطرّفه من ذلك، في جذاذات تجمّعت لدي، ولما عُدتُ إليها يوماً - لغرض علمي آخر- وجدتها كثيرة، فخطرت لي جمعها وتنظيمها، فتكوّن هذا المقال، الذي أعتبره جيداً بقول القيرواني: «ليس لي في تأليفه - من الافتخار- أكثر من حُسن الاختيار، واختيار المرء قطعة»

ويذكر ابن الشحنة في هوامشه على الجواهر المضية أن الإمام مسعود بن شيبه عماد الدين السدي، وابن سابق، جمع طبقات أصحاب أبي حنيفة (١).

ولابن الشحنة هذا، وهو أبو الفضل محمد بن محمد الثقفى الحلبي، المعروف بابن الشحنة الصغير، المتوفى سنة ٨٩٠هـ كتاب «طبقات الحنفية» في عدة مجلدات (٢).

أما القرن العاشر، فقد زخر بعدد كبير من كتب تراجم الحنفية.

فقد ألف شمس الدين محمد بن علي بن أحمد بن طولون الصالحيّ الدمشقي، المتوفى سنة ٩٥٣هـ، كتاب «الترغف القلبيّة في تراجم متأخري الحنفية» (٣).

وألف شمس الدين بن آجا محمد بن محمد «كتابا» في طبقات الحنفية، في ثلاث مجلدات (٤).

واختصر إبراهيم بن محمد إبراهيم الحلبي، المتوفى سنة ٩٥٦هـ، كتاب صلاح الدين عبدالله بن محمد المهندس، الذي سبقت الإشارة إليه (٥)، كما اختصر «الجواهر المضية» (٦).

وألف محمد بن عمر، حفيد آق شمس الدين، المتوفى سنة ٩٥٩هـ كتابا في طبقات الحنفية (٧).

وجمع المولى علي بن أمر الله الجتائي، المتوفى سنة ٩٧٩هـ، «مختصرا» على إحدى وعشرين طبقة، كتب فيه المشاهير، بدأ بالإمام الأعظم، ونتم بابن كمال باشا (٨).

(١) كشف الظنون ١٠٩٩/٢. وإحدى نسخ الجواهر المضية المخطوطة تملكها ابن السابق، وله تقييدات عليها. انظر مقدمة التحقيق للجواهر المضية صفحة ٨٨.

(٢) الدر الطالع ٢٦٣/٢، الضوء اللامع ٢٩٥/٩، كشف الظنون ١٠٩٨/٢، ١٠٩٩.

(٣) شذرات الذهب ٢٩٨/٨، كشف الظنون ١٠٩٨/٢، ١٢٠٢، وسماء «إسحاق بن حسن الحارثي الصالحي، ابن طولون»، الكواكب السائرة ٥٢/٢.

(٤) كشف الظنون ١٠٩٨/٢.

(٥) انظر صفحة ب السابقة.

(٦) كشف الظنون ١٠٩٩/٢، ٦١٧/١.

(٧) كشف الظنون ١٠٩٨/٢.

(٨) رحمة الألبا ٢٤٩/٢-٢٦٩، العقد النظم ٣٧٥/٢-٣٨٨، كشف الظنون ١٠٩٩/٢.

10 TEMMUZ 1996

الطبقات

الطبقات السنية في تراجم الحنفية

للمولى سقّي الدين بن عبد المتأدّر التميمي الداربي

الغزني المصيري الحنفي

المتوفى سنة ١٠٠٥هـ (١٠١٠هـ)

الجزء الأول

تحقيق

د. عبد الفتاح محمد الحلوي

دار الرفاعي

ومشهور، أو من أفعل تفضيل؛ كأحمد، وأشد، أو من صفة؛ ككتيف، وهو الدرب بالأمور الظافر بالملوب، وسلول، وهو الكثير السل (١)، وقد يكون منقولا من اسم عتين؛ كأشد، وصفر، وقد يكون منقولا من فعل ماض؛ كأبان وشمر، أو من فعل مضارع؛ كيزيد، ويشكر.

وإذ قد عرفت التلم، والكثبة، واللقب، فسرها يكون على الترتيب: تُقدّم اللقب على الكنية، والكنية على العلم، ثم النسبة إلى البلد، ثم إلى الأصل، ثم إلى المذهب في الفروع، ثم إلى المذهب في الاعتقاد، ثم إلى العلم، أو الصناعة، أو الخلافة، أو السلطنة، أو الوزارة، أو القضاء، أو الإمرة، أو المشيخة، أو الحج، أو الجزفة، كلها مُقدّم على الجميع.

فتقول في الخلافة: أمير المؤمنين الناصر لدين الله أبو العباس أحمد الشامري، إن (٢) كان بسرّ من رأى (٣)، البغدادي، قرّقا بينه وبين الناصر الأموي صاحب الأندلس، الحنفي الأشعري، إن (٤) كان يشمدهب في الفروع بفقّه أبي حنيفة، ويميل في الاعتقاد إلى أبي الحسن الأشعري، ثم تقول: القرشي، الهاشمي، العباسي.

وتقول في السلطنة: السلطان الملك الظاهر ركن الدين أبو الفتح بيترس الصالحي - نسبة إلى أستاذه الملك الصالح - التركي الحنفي البغدادي، أو السلاح دار.

وتقول في الوزراء: الوزير فلان الدين أبو كذا، وتردّد الجميع كما تقدم، ثم تقول: وزير فلان.

وتقول في القضاة كذلك: القاضي فلان الدين، وتردّد الباقي، كما تقدم.

وتقول في الأمراء كذلك: الأمير فلان الدين، وتردّد الباقي، إلى أن تجمل الآخر وظيفته التي كان يُعرف بها قبل الإمرة، مثل الجاشنكير، أو الساقبي، أو غيرها.

وقيل: الذي خاطر أبا بكر رضي الله عنه إنما هو أبو سفيان، والأول أصح.

كذا في «الوافي بالوفيات» للصلاح الصمدي، رحمه الله تعالى.

باب

في بيان العلم، والكثبة، واللقب، وكيفية ترتيب

ذلك مع النسبة على اختلافها المتنوع (١)

اعلم أن الدالّ على مُعيّن (٢) مطلقا إما أن يكون مُصدّرا باب أو أم كأي بكر، وأبي الحسن، وأم كلثوم، وأم سلمة، وإما أن يُشعر برُفعة المسمى، كملاعب الأبيّة، وغزوة الصعاليك، وزيد الخليل، والرشيدي، والمأمون، والواثق، والمكتفي، والظاهر، والناصر، وسيف الدولة، وعزّمد الدولة، وجمال الدين، وعزّ الدين، وإمام الحرمين، وصدر الشريعة، وتاج الشريعة، وفخر الإسلام، ومليك النحاة، وإما أن يُشعر بضمّة المسمى كجحي، وشيطان الطاق، وأبي اليتير، وجحظة (٣)، وقد لا يُشعر بواحد منها، بل الجحري عليه ذلك بواقعة جرت مثل: غسيل الملائكة، وحيميّ الذبّر، ومطيّن، وصالح (٤) جزرة، والمبرّد، وثابت فطنة، وذو الرمة، والصبيح، وصردن، وحيص يتص.

فهذه الأقسام الثلاثة تُسمّى الألقاب.

والا فهو الاسم الخاص، كزيد، وعمرو، وهذا هو العلم، وقد يكون مُفردا كما تقدم، وقد يكون مُركبا، إما من فعل وفاعل كتابط شرا، وبرق نحره، وإما من مُضاف ومضاف إليه كعبد الله، أو من اسمين قد رُكبا وجُعلا بمنزلة اسم واحد كسبيّويه، والمفرد قد يكون مُرتجلا؛ وهو الذي ما اشتعل في غير العليّة كمدحج وأدّد، وقد يكون منقولا، إما من مصدر؛ كسعد، وقُضيل، أو من اسم فاعل؛ كقامر، وصالح، أو من اسم مفعول؛ كمحمد،

(١) الوافي بالوفيات ١/٣٣-٣٥.

(٢) في النسخ: «معنى»، واللبت في الوافي، والنقل منه، والمؤلف يتحدث عن الاسم، وهو ما دل على معين.

(٣) زاد الصفي بعد ذلك: «والمكوك».

(٤) في ط، ن: «وصالح»، والصواب في: ص، والوافي.

(١) انظر الاشتقاق ٤٦٨.

(٢) ساقط من: ط، وهو في: ص، ن، والوافي بالوفيات.

(٣) سمر من رأى: مدينة على دجلة، فوق بغداد بثلاثين فرسخا، استحدثها المعتصم لسكنى جنده. معجم البلدان ١٤/٣.

— ١٦، ٨٢، ٨٣.

(٤) ساقط من: ط، وهو في: ص، والوافي، وفي ن: «إذا».

له حق الصحبة وحرمة التردد وصدق التودد وشرف الطلب ، وفي الحديث لينوا لمن تعلمون ولن تتعلمون منه (١) وعن الفضيل من تواضع لله ورثه الله الحكمة (٢) .

وينبغي ان يخاطب كلامهم لاسيما الفاضل المتميز بكنية ونحوها (٣) المخاطبة من احب الاسماء اليه وما فيه تعظيم له وتوقير ، فعن عائشة رضي الله عنها بالكنى من السنة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكنى اصحابه اكراما (٤) لهم . وكذلك ينبغي ان يترحم بالطلبة اذا لقيهم وعند اقبالهم عليه ويكرّمهم اذا جلسوا اليه ويؤنسهم بسؤاله عن احوالهم واحوال من يتعلق بهم . بعد رد سلامهم وليعاملهم بطلاقة الوجه وظهور البشر وحسن المودة واعلام المحبة واصمار الشفقة لان ذلك اشرح صدره واطلق لوجهه وابسط لسؤاله ويزيد في ذلك لمن يرجى فلاحه ويظهر صلاحه (٥)

== ولانك كالدخان يرفع نفسه الى طبقات الجو وهو وضعي فاخس ما في المرء يرفع نفسه رفيع وبين العالمين وضعي واحسن ما في المرء يكسر نفسه وضعي وبين العالمين رفيع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، العلم ثلاثة اشبار من دخل في الشبر الاول تكبر ومن دخل في الشبر الثاني تواضع ومن دخل في الشبر الثالث علم انه ما يعلم (١) رواه ابو داود في السنن بمعناه ج - ٢ ص ١٩٠ - (٢) - ورثه الحكمة (٣) في ر - نحو ما - ١ - ونحوها وهو الصواب - (٤) قلت - كما كنى رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا ابا تراب وايا ابا المنذر وغيرهما من الصحابة رضوان الله تعالى عليهم اجمعين - عن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا المنذر ادرى اى آية من كتاب الله معك اعظم قال قلت الله ورسوله اعلم - الى آخر الحديث - رواه مسلم عن ابي بكر بن ابي شيبة ج - ١ - ص ٢٧١ (٥) ولا يظهر خلافه -

اقرا باسم ربك الذي خلق

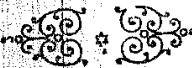
تذكرة السامع و المتكلم

في ادب العالم و المتعلم

تأليف

الشيخ الامام العالم العلامة شيخ المحدثين و المحققين و مفتى المسلمين و متولى القضاء بينهم اقضى القضاة بدر الدين ابن الشيخ العارف قدوة الزهاد ابى اسحاق ابراهيم ابن السيد العارف ابى الفضل سعد الله ابن جماعة الكنتاني المتوفى سنة ٧٣٣ رحمة الله تعالى عليه و علينا اجمعين آمين

Künje



Türkiye Diyanet Vakfı
İslam Ansiklopedisi
İstanbul

Kitap No : 4133
Baskı No : 822-87
KIN.T

دار الكتب العلمية

مجلة

كلية اللغات والترجمة

العدد الثاني عشر

١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م

العدد الثاني عشر

Mecelleu Kulliyetü Tugat ve Tercüme, sy. 12, 1406/1985

- ٧ -

الكنية في اللغة الفارسية (*)

بقلم الدكتور احمد طاهر عراقي

تعريب وتعليق الدكتور محمد صديق العوضي

الأستاذ المشارك - قسم اللغة العربية - كلية الآداب
جامعة الملك سعود - الرياض - المملكة العربية السعودية

يعرض الباحث طرق استعمال الكنية العربية المصدرة بـ (أبو -) في اللغة الفارسية مع ايراد الشواهد الكافية على ذلك من النصوص الشعرية والنثرية وبين تطورها من حيث استعمالها الأدبية وفي لغة التخاطب أيضا ومن حيث تخفيف (أبو -) الى (بو -) في لغة الكتابة وتخفيف مثل (ابو الحسن) الى (ابل abol) في لغة التخاطب ويوضح بجلاء ان استعمال صور الكنية : (ابو -) و (ابا -) و (ابي -) خاص بالتصرف الفارسي وليس اعرابا لها ان لا اعراب لها في الفارسية (المترجم) .

الكنية والتكنية من السنن العربية العريقة القديمة التي شاعت بعد الاسلام في المجتمعات الاسلامية الأخرى . وكلمة (الكنية) (يضم الاول أو كسره) مصدر ثلاثي تعني في اللغة التحدث بالكناية أي ذكر لازم واردة ملزوم أو بالعكس ، وفي الاصطلاح هي اسم كنانتي يطلق على شخص بتقدير اسم ولده مثل أبي محمد وأم فاطمة (١) . واستعملت كلمة « الكنية » (*) في الفارسية أحيانا بمعنى مطلق الاسم وليس بمعناها الاصطلاحي الخاص كما يقول النظامي (ت ٦١٤ هـ) :

(*) نشر البحث بالفارسية في مجموعة (نامه ي مينوي) وهي تضم بين دفتيها دراسات وبحوثا علمية أهديت الى الاسفاد العلامة مجتبي مينوي ، وقام بنشرها الاساتذة هبيب يغمائي وإبرج افشار ومحمد روشن . طهران - ١٣٥٠ هـ / ش ١٩٧٣ (المترجم) .
(*) ترسم كلمة « الكنية » وتلفظ في الفارسية على صورتين : كنية « بالهاء غير الملفوظة ، وهي الصورة الشائعة . و « كنييت » بالناء المفتوحة وهذا استعمال أدبي قديم (المترجم) .

- ٦ -

« ان في الكتاب صفحات تثير الاعجاب بأسلوبها » .
وهكذا نجح « شاتوبريان » في أن يثير الانبهار لدى معاصريه وقارئيه ، وفي أن يقيم لنفسه صرحا أدبيا مزج فيه أدبه بتاريخ عصره كما يقول هو نفسه في مقدمة المذكرات سنة ١٨٢٢ : « امتزجت كتاباتي بكل ما كتب في عصرى » .

ويبلغ به الزهو حدا جعله يهاجم غيره من الكتاب في القرن الثامن عشر في فرنسا مثل « برناردان دي سان بيير » Bernardin de Saint-Pierre الذي يصف كتاباته بأنها ليست على مستوى رفيع ، وجان جاك روسو ، وشامفور اللذين يعتبران في نظره كاتبين من الدرجة الثانية .

وقد أدى به داء العظمة الى أن يتهم « لورد بيرون » بأنه نقل منه ، والى أن يأخذ على مدام دي ستال De Staël عدم الاشادة به والثناء عليه عندما لم يكن معروفا بعد .

ويتجلى داء العظمة في « مذكرات من وراء القبور » ويصل الى منتهاه عندما يقول شاتوبريان عن نفسه : -

« كيف كان سيصير شكل هذا القرن بدون كتاباتي ومؤلفاتي » .
والخلاصة أننا نستطيع أن نقول ان هذا العمل الكبير المتمثل في « مذكرات من وراء القبور » التي تعكس كبرياء « شاتوبريان » واعتزازه بنفسه وزهوه بذاته وقدراته يتكون في حقيقة الامر من مزيج سياسي وأدبي وتاريخي واجتماعي وعائلي ، فضلا عن السيرة الذاتية للمؤلف . وهو بذلك يعتبر ملحمة عصر عايشه شاتوبريان بكل ما فيه مما جعله يقول : « ان في المذكرات مبادئ وأفكارا وأحداثا وكوارث ، فهي ملحمة الزمن الذي أعيش فيه نظرا لأنني أنهيت عالما وبدأت عالما آخر فانا أقع عند نقطة التقاء قرنين من الزمان مثلما يتلاقى النهاران معا » .

وبهذا الكتاب الضخم خلد شاتوبريان نفسه وأبرز شعوره بعظمة ذاته في صفحات ربما لم يقرأها أحد أثناء حياته .

«furtherance» < Sic. *compliri* «to complement».

Many of these morphological innovations are in a way widening the lexical usage in Maltese. They do give flexibility in the use of verbal nouns, particularly the large corpus of technical Romance and English words flowing in the language of today. Maltese as a Semitic based language can reconstruct verbal nouns on old or currently used roots or stems but the influence of Italian and Sicilian radio and television on one hand and education through English instruction on the other, have distanced the language lexically from its Semitic roots. Consequently, the possibility of moulding Romance and English words into the morphological system of Maltese is far greater than searching old and existing Semitic roots, unless an official body sanctions or imposes morphological neologisms.

Abbreviations:

Ar. = Arabic; It. = Italian; Sic. = Sicilian.

10 AGUSTOS 1993

BIBLIOGRAPHY

- Aquilina, J. 1959. *The Structure of Maltese: A Study in Mixed Grammar and Vocabulary*. Valletta, Malta: Royal University of Malta.
- . 1987-1990. *Maltese-English Dictionary*. Volumes I-II. Malta: Midsea.
- Cremona, A. 1968. *Tagħlim fuq il-kitba Maltija*. Malta; ninth edition.
- Fenech, E. 1978. *Contemporary Journalistic Maltese*. Leiden: E. J. Brill.
- Serracino Inglott, E. 1969-1971 «Se ndumu niktbu l-Malti bl-isbalji...?» *Il-Poplu* (24.06.1969) to «Jekk insaqsi.. jafu jweigbu» *Il-Poplu* (11.04.1971)
- . 1975-1989. *Il-Miklem Malti*. Volumes I-IX. Malta: Klabb Kotba Maltin.
- Sutcliffe, EF. 1960. *A Grammar of the Maltese Language*. Valletta, Malta: Progress; first published, Oxford 1936.

ed-EBHAS, c. 39 (1991) Beirut

s. 61-72.

Kunya

THE ANCIENT ARABS' WORLD AS PORTRAYED IN THEIR METAPHORICAL USAGE OF KINSHIP EXPRESSIONS (*KUNĀ*)

Samar Kadi*

I. Introduction and Definition

The Arab's self-identity has always expressed itself in kinship terms right from the beginnings of recorded history and long before the advent of Islam, so that a person is identified by his forename (which he shares with thousands of other people), by a genealogy (so-and-so is the son of so-and-so, etc.), and by a tribal attribution (e.g. *al-Azdi*, *al-Kalbi*). This last attribution (*nisba*) may be equated to a certain degree with today's last or family name; but it was not until modern times that the genealogical part of the individual's identification became dispensable, so that it became sufficient that he should be identified only by a forename and a last name without the intervening single or multiple "the son of so-and-so."

If this characteristic is shared by other cultures (e.g. the Slavic ones), there is another phenomenon which is peculiar to Arabic and the Arabs, namely identifying an individual by giving him a *kunya* (pl. *kunā*) such as "the father of so-and-so" and "the mother of so-and-so." The word *kunya* itself is derived from the verb *kanā* "an, which means "to be tantamount to" or "to replace." Actually it is a type of metonymy, or a nickname, and a *kunya* is therefore the indirect expression of the entity concerned (Ibn al-Athir, 40). The closest English equivalent term to a *kunya* would probably be 'an agnomen (pl. agnomina),' which means "an additional name given to a person by the ancient Romans in allusion to some achievement or other circumstance" (*American College Dictionary*, ed. 1970).

* Columbia University.

Kuntā (1729-1811), in *Trans-African J. of Hist.* (Nairobi), iv/1-2 (1974), 41-70. For the influence of the Kunta *shaykhs* on Shaykh Sidiyya, see C. C. Stewart, *Islam and social order in Mauritania*, Oxford 1973, 34-53. A history of the eastern Kunta and their *shaykhs* is given in P. Marty, *Études sur l'Islam et les tribus du Soudan*, i, Paris 1920, 1-175, and their contemporary situation is described in J. Genevière, *Les Kounta et leurs activités commerciales*, in *BIFAN*, xii (1950), 1111-27. See also Brockelmann, S I, 894; Muḥammad b. Muḥammad Makhlūf, *Shadjarat al-nūr al-sakiyya*, Cairo 1349/1930-1, 377; C^mG. Salvy, *Les Kounta du Sud Marocain*, in *Travaux de l'Inst. de Rech. Sahariennes*, vii (1951), 166-86; Kaḥḥāla, iv, 198.

(J. O. HUNWICK)

KUNŪT (A.), a technical term of Islamic religion, with various meanings, regarding the fundamental signification of which there is no unanimity among the lexicographers. "Refraining from speaking", "prayer during the *ṣalāt*", "humility and recognition that one's relation to Allāh is that of a creature to his creator", "standing"—these are the usual dictionary definitions which are also found in the commentaries on different verses of the Qur'ān where *ḥunūt* or derivatives from the root *ḥ-n-t* occur. There is hardly one of these for which the context provides a rigid definition of the meaning (see II, 110, 239; III, 15, 38; IV, 38; VI, 121; XXX, 25; XXXIII, 31, 35; XXXIX, 12; LXVI, 5, 12).

The *ḥadīth* gives more definite contexts. "The best *ṣalāt* is a long *ḥunūt*" (e.g. Muslim, *ṣalāt al-musāfirin*, trad. 164, 165, *bāb aḥdā al-ṣalāt fī al-ḥunūt*; al-Tirmidhī, *Ṣalāt*, *bāb* 168). Here, in the unanimous opinion of all the commentators (see al-Nawawī on the passage), *ḥunūt* means "standing". In the well-known *ḥadīth*: "alike to the fighter on the path of Allāh is he who fasts, who stands, who *ḥānīt bi-āyāt Allāh*" (Muslim, *Imāra*, trad. 110), *ḥānīt* has obviously the meaning of "to recite standing" (cf. Abu Dāwūd, *Shahr Ramaḍān*, *bāb* 9: "And he who recites 100 verses of the Qur'ān standing is enrolled among the *ḥānītūn*"). *Kunūt*, however, usually seems to be connected in meaning with *du'ā'*, e.g. in the oft-quoted tradition which tells how Muḥammad in the *ṣalāt al-ṣubḥ* appealed to Allāh for a month against the tribe of Ri'ī and Dhakwān, as they had slain the *ḥurrā'* at Bi'r Ma'ūna (*Witr*, *bāb* 7); in this case the meaning is certain from the explanation *yad'ā 'alā* (al-Bukhārī, *Witr*, *bāb* 7; *Djihād*, *ab* 184). In the parallel tradition, idem, *Maghāzī*, *bāb* 28, trad. 3, there is added "and till then we were wont to perform the *ḥunūt*". Some sources (see Goldziher, *Zauberelemente*, 323) add that this was in the month of Ramaḍān.

The rite also appears in parallel traditions in a more precise form; it is said that the *ḥunūt* took place in the *ṣalāt al-faḍīr* (al-Bukhārī, *Da'awāt*, *bāb* 59) after the *rukū'* (idem, *Witr*, *bāb* 7). It is still more precisely defined in a *ḥadīth* in al-Nasā'ī, *Taḥbīk*, *bāb* 32: "... that he heard how the Prophet when he raised his head after the first *rukū'a* at the *ṣalāt al-ṣubḥ*, said: "O Allāh, curse this and that man (i.e. some of the *munāfiqūn*); thereupon Allāh revealed: "It does not concern thee whether He turns to them with favour or punishes them" (III, 123). The following is another example of *ḥunūt*: "When the messenger of Allāh lifted his head after the second *rukū'a* at the *ṣalāt al-ṣubḥ*, he said: "O Allāh, save Walīd b. Abī Walīd and Salīma b. Hishām and 'Ayyāsh b. Abī Rabī'a and the weak ones in Mecca. O Allāh, tread heavily on Muḍar and send them

years of famine, like the years of Joseph" (al-Nasā'ī, *Taḥbīk*, *bāb* 28). According to another tradition, which also goes back to Abū Hurayra (al-Bukhārī, *Aḥḥād*, *bāb* 126), the *ḥunūt* consisted of prayers and blessings for the Muslims and curses upon the unbelievers.

We are also told that the *ḥunūt* was regularly performed at the morning and evening *ṣalāt* (*subḥ* and *maghrib*; al-Tirmidhī, *Ṣalāt*, *bāb* 177; al-Nasā'ī, *Taḥbīk*, *bāb* 30). Al-Tirmidhī gives the following note on this tradition: "The learned differ in their views about the *ḥunūt* at the *ṣalāt al-faḍīr*. Some of the scholars of the *Ṣahāba* and later generations advocate this *ḥunūt*, such as Mālik and al-Shāfi'ī". Aḥmad [b. Ḥanbal] and Ishāq say: "There is no *ḥunūt* uttered at the *ṣalāt al-faḍīr* except in case of a calamity, which affects the Muslims as a body". In such a case the *Imām* has to pray for the Muslim armies. *Zuhr* and '*ishā'* are also mentioned as *ṣalāts* into which the *ḥunūt* was inserted (al-Bukhārī, *Aḥḥād*, *bāb* 126; al-Nasā'ī, *Taḥbīk*, *bāb* 29).

There is further a difference of opinion as to where, in the *ṣalāt*, the *ḥunūt* should be inserted. 'Āsim is said to have asked Anas b. Mālik about the *ḥunūt*. Anas replied: "The *ḥunūt* took place ..." I asked: "Before or after the *rukū'*?" He replied: "Before the *rukū'*". I said: "But I have been told on your authority, after the *rukū'*". Anas replied: "Then they lied. The apostle of Allāh only uttered the *ḥunūt* prayer after the *rukū'* for a month. I think, after he ... , etc." (here follows the story of Bi'r Ma'ūna, see above, Bukhārī, *Witr*, *bāb* 7). It is even said that the *ḥunūt* is a *bid'a*. Abu Mālik al-Ashja' records a tradition on the authority of his father, that the latter had performed the *ṣalāt* under the direction of Muḥammad, Abū Bakr, 'Umar, 'Uthmān and 'Alī and that none of these uttered the *ḥunūt* prayer. He adds "it is therefore also a *bid'a*, my son" (al-Nasā'ī, *Taḥbīk*, *bāb* 33).

Nevertheless, it continued to be known as the name of the prayer (*du'ā'*) at the *ṣalāt*. In the books of tradition a formula is given for the *ḥunūt al-witr* (it occurs often and in different forms, though it is not always called *ḥunūt* but is given names like *du'ā'*, etc.): "O Allāh, lead me amongst those whom Thou guidest, and pardon me among those whom Thou pardonest, and care for me among those for whom Thou carest and bless me with what Thou distributest, and protect me from the evil that Thou has decided upon; for Thou decidest and none decides about Thee. Disgrace will never come upon him for whom Thou carest. Thou art blessed and exalted, O our Lord" (al-Tirmidhī, *Witr*, *bāb* 10). The same formula is found as an element in the *ṣalāt* in al-Nawawī, *Minḥādī*, ed. van den Berg, i, 83, 455-6; cf. Lane, *Lexicon*, s.v. *ḥ-n-t*, who gives another formula.

Bibliography: I. Goldziher, *Zauberelemente im islamischen Gebet*, in *Orient. Studien, Theod. Nöldeke ... gewidmet*, Giessen 1906, i, 323-29 (= *Gesammelte Schriften*, v, 52-8) and the references given there.

(A. J. WENSINCK)

KUNYA (A.), patronymic, an onomastic element composed of Abū (m.) "father" or Umm (f.) "mother" plus a name. We have here a metonymic designation corresponding to a general tendency among primitive peoples to consider an individual's name as taboo and not to pronounce it unless exceptionally (see J. G. Frazer, *The golden bough*, ch. xxii). The *kunya* was therefore accordingly the name which should be used, but in historical times, the original intention here was forgotten, and al-Djāhīz (see *J.A.* [1967], 70, 82), far from seeing here any

langues ne pouvaient pas nuire au système de leur propre langue comme les langues arabe et persane le faisaient.

Même aujourd'hui, la question qui occupe le plus les linguistes turcs est celle de la purification lexicale. Ce n'est pas une question formaliste, mais une vaste question théorique. On doit toujours avoir en vue qu'en rejetant le lexique étranger, on élimine aussi les formes morphologiques, les syntagmes et l'ordre des mots dans les syntagmes, même l'ordre des mots dans la proposition complète.

L'analyse linguistique de deux écrivains, appartenant à des générations littéraires différentes, montre que la langue turque, même dans ce court intervalle, change et progresse très vite, de même, la direction des tendances linguistiques et la modernisation de l'expression.

Dans la syntaxe de la langue turque, surtout le derniers temps, on peut remarquer une progression rapide; une forme d'expression plus libre et un ordre des mots qui n'est pas aussi figé qu'à l'époque précédente.

Chez R. N. Güntekin, écrivain qui appartient à une génération plus ancienne, nous pouvons remarquer des phrases composées d'une façon traditionnelle et cela correspond complètement à la nature agglutinative de la langue turque.

D'autre part, dans l'oeuvre de N. Cumali on remarque un certain abandon de cette forme traditionnelle de l'expression: changement dans l'ordre des mots sans déranger, pourtant, le système de la langue. La partie subordonnée de la phrase se trouve souvent après la partie principale, forme qui s'oppose à la règle fondamentale de l'agglutination. Ces deux parties sont, le plus souvent, séparées par une virgule qui joue un rôle important dans la modernisation de la langue turque, pas seulement sur le plan stylistique, mais aussi syntaxique. La virgule peut, d'abord, remplacer une conjonction, ensuite les formes gérondif. Les deux propositions indépendantes qui représentent essentiellement une proposition subordonnée, sont séparées par une virgule.

KUNYE

TEUFİK MUFTIĆ

OSOBNOSTI UPOTREBE »KUNYE«

A — MORFOLOŠKIO-SINTAKSIČKE NAPOMENE

Prije nego što pređemo na razmatranje osnovnog, semantičkog dijela naše teme, kratko ćemo se osvrnuti na sintaksički sastav »kunye« koja se, kako je poznato, javlja kao sintagma dvaju imena (u gramatičkom smislu), najviše dviju imenica, u tzv. genitivnoj vezi (arapski: al-iḍāfatu).

Prvi njen (glavni) član, određenica (al-muḍāfu), u slučaju »kunye« jedna je od riječi koje označavaju pojmove najužeg rodbinskog odnosa, naime: abun (otac), ummun (majka), ibnun (sin), ibnatun ili češće bintun (kći). Mi ćemo ovdje, iz semantičkih razloga, pribrojati riječi: aḥun (brat) i uḥtun (sestra), iako oni ne ulaze u uobičajeni pojam »kunye«.

Drugi član sintagme, odredbenica (al-muḍāfu ilai-hi), za »kunya« u užem smislu, prvobitno je bilo lično ime (sina, kćeri, oca ili majke, određene osobe). U takvom sastavu ta je sintagma, dakle, bila jedan osobit vid vlastitih imena kod Arapa, približno nekad u funkciji naših prezimena. Ali, o tome će biti više riječi u drugom dijelu rada. Kada je pak »kunya« služila i za oznaku drugih pojmova, odredbenica je mogla biti i druga vrsta riječi, npr., konkretna

(أَبُو الْحَبِيرِ) ili apstraktna imenica (أُمُّ الرَّزَائِلِ), poimenični pridjev

(إِبْنُ ثَلَاثِينَ) ili particip (بِنْتُ بَارِحٍ), neki broj sâm (أَبُو كَبِيرٍ), ili

sa svojom imenicom (أَبُو سَبْعَةِ أَلْوَانَ), a ima i slučaj da je to i čitava

rečenica (بِنْتُ أَقْعُدِي وَتَوَمِي). Inače, taj drugi član sintagme može

biti složen, npr. od dvije odredbenice: (بِنْتُ غَدَاءِ الْكَرَمِ), odredbenica

može imati atribut: (أَبُو دَقْنٍ أَرْزَقِ), ali ga može dobiti i određe-

nica: (بَنَاتُ نَعَشِي الصَّغْرَى). Drugi član sintagme obično se javlja bez

NOTICE

La Revue
la collab
Elle pub
l'histoire
culture
du mond

La Revue
Comité
LAOUST,
VAJDA et

1. Requests for photocopies must be presented before 2:00p.m.
2. Unless the work load permits job orders for more than 30 pages cannot be guaranteed one-day delivery.
3. Requests for large quantities may have to wait for the following working day(s).
4. Copy Center facility available for Library

- Kinye
- N. H. H. H.
- Ates
- Hurafe
- muhabbet
- Taluyye
- Goldziher i Gnaz

ARABICA, T. VII (1960)

(Positive)

ÉTUDES ISLAMOLOGIQUES D'IGNAZ GOLDZIHNER

TRADUCTION ANALYTIQUE (II)

PAR

G.-H. BOUSQUET

VIII

LA *kunya* SELON LA LOI MUSULMANE¹

1. SELON un texte publié par Wellhausen, 'Umar fit changer la *kunya* d'al-Muġīra Abū 'Īsā, en Abū 'Abd Allāh. 'Umar a souvent appliqué cette politique de changement de nom; il avait même eu l'idée de modifier les noms de tous les musulmans, en leur donnant ceux de Prophètes. Ç'avait été déjà l'habitude de l'Envoyé de Dieu que de changer les noms rappelant le paganisme, ou ayant une signification de mauvais augure.

2. Les changements de noms opérés par Muḥammad ont tous porté sur le nom même (*ism*), non sur la *kunya*, ce qui s'explique, parce que cette partie de la dénomination dépend d'un état de choses donné, à savoir le nom des fils, ou des filles. Ce qui, dit-on, incita 'Umar à modifier le nom d'Abū 'Īsā, c'est le fait que « Jésus n'a pas de père », mais il n'est pas établi qu'il ait eu réellement des scrupules si poussés, touchant cette objection théologique. En réalité, ladite *kunya* a existé à toutes époques en Islām, dans des milieux spécifiquement orthodoxes, ainsi chez les princes 'Abbāsides; et c'est le cas pour le célèbre traditionniste al-Tirmidī. C'est donc encore un excellent exemple des desiderata théoriques de vieux théologiens qui n'ont, pas plus ici qu'ailleurs, réussi à faire triompher dans la vie pratique leurs points de vue abstraits.

Cette opposition entre leurs désirs et la réalité toucha ceux des Docteurs de la Loi, qui représentaient la tendance à trouver des justifications à l'usage par eux blâmé. Ainsi, un auteur du

1. ZDMG, t. LI, 1897, pp. 256-266.

From the Muslim viewpoint, a merely secular education, with its fixed world-view, prepares man for a role as a component in the social-cultural mechanism, and it leads the way to apostasy. Like most young plants transplanted in a foreign soil, the graduates of our educational institutions receive their 'death certificate' through Western education. A people lose their identity when they adopt an alien culture through education. Nor can simply putting secular studies alongside Islamic studies bring about the needed revolution in leadership. In a graduation address to an Islamia college, therefore, Sayyid Mawdūdī said: 'I consider this Alma Mater, in fact all Alma Maters of this kind, slaughter-houses rather than educational institutions' (p.48).

On the basis of the Qur'anic injunction, 'Enter into submission fully', religious and secular subjects should be made an indivisible whole. The entire curriculum should be cast in an Islamic mould. Every civilization describes scientific facts differently, according to its belief system. There is hardly any branch of science that does not strengthen our belief in Allah. What is needed, therefore, is to re-interpret Islamic ideas and values in the light of present-day requirements and produce such scholars who can provide guidance to the contemporary Muslim world in all departments of life in accordance with the teachings of Islam (p.116).

There is little possibility of differing with Sayyid Mawdūdī's fundamental thesis in this work or his often severe criticism of either the secular or the religious education as taught in most Muslim educational institutions around the world. Indeed his warning to those who disagreed with the idea of Islamization of education sixty years ago, sounds most prophetic: 'The time is not far off when these critics will realize their folly and feel the necessity of reform. It will then be too late to make amends for past lapses' (p.43).

In his blueprints for an Islamic system of education at the elementary, secondary and higher levels, Sayyid Mawdūdī emphasizes the need for core curriculum, innovative techniques, co-curricular activities, and developing creativity among students. He especially emphasizes the role of Islamically committed policy-makers, administrators and teachers, and the need for a sound Islamically-oriented social and cultural environment inside our educational institutions. He would also draw upon the students' own sense of responsibility for enhancing their Islamic knowledge and developing their Islamic personality. However, one should remember that Sayyid Mawdūdī was not a professional educator. There are, therefore, many areas where one will have to disagree with him. For example, secondary school education, according to his plans, seems to be exclusively a preparation for higher education. No vocational education is recommended at this level. For students of religious education, no formal teaching in the national language, mathematics, fine arts, or health and physical education, seems to be anticipated beyond primary school. The curriculum he proposes seems to over-emphasize philosophy and logic. Even psychology, physics and chemistry are included as a part of the course work in philosophy. Similarly, while it is commendable to suggest an integrated course in social studies, the teaching of political science and sociology as merely a part of a history course seems questionable. Geography and anthropology are not men-

tioned specifically, and biology does not appear in the syllabus of religious school students.

At the higher education level, Sayyid Mawdūdī's core curriculum even for regular students not specializing in Islamic studies, seems to stop after three courses in the Qur'an, and the *Hadīth* and Islamic studies (p.108). Today's Islamically committed Muslim professionals have serious misgivings about Sayyid Mawdūdī's statement, 'There is no need for any special Islamic course for professional subjects, e.g., engineering, medicine and others, since Islam does not deal with them' (pp.110-11).

These and similar details of curriculum development in an Islamic system of education can best be worked out by professional Muslim educators with specialists in the respective fields. Sayyid Mawdūdī's singular contribution remains his forceful criticism of the existing educational patterns for Muslims and his pioneering thoughts on the complete Islamization of education from elementary to higher level.

Given the limitations on book production facilities in most developing countries, this book has been impressively done. The translator has correctly pointed out difficulties in translating from Urdu to English. He observes: 'While Urdu is a language of over-statement, English is a language of under-statement' (p.12). To overcome the difficulty, he has often used certain uncommon English words which sometimes make the reading strained. He also seems to have been unable to find exact translation for certain terms. For example, *mujtahid* has been consistently rendered 'revivalist'. One wonders how the translator would translate *mujaddid*? Most unfortunately of all, there are many printing and proofing errors - at least 71 were noted by this reviewer. Such drawbacks aside, however, the book is in general essential reading for scholars, administrators, and policy-makers in this field in the Muslim world; it will also greatly benefit the non-specialist.

Umm al-Qura University,
Makkah al-Mukarramah

Talat Sultan

- KUNYE
- LAKAP
- ENSAB
Q

A GUIDE TO ISLAMIC NAMES. By Bashir Bin Muhammad H. Kabir.
M.H. Kabir: P.O. Box 1344, Makka, Saudi Arabia, 1990, Pp.190.

What's in a name or what's not in a name is a subject that will continue to generate lively discussion in all societies. *A Guide to Islamic Names* is the result of the personal experience of the author who was previously (albeit wrongly) known as Khairul Bashar, the best human being, a name Muslims believe is reserved for the Prophet Muḥammad (peace be upon him).

Of the two parts of this book, the first part contains information on names in Islam, classification of names, parental responsibilities, *Shari'ah* injunctions, the influence of good and bad names, the Prophet's liking for good names, etc. The second part provides a comprehensive glossary of names.

A man's name is not like a mantle which merely hangs about him, and which one may safely twitch and pull, but rather a perfectly fitting

MADDE YAYIMLANDIKTAN
KUR'AN GELEN DOKÜMAN

111540 KÜNYE

28 Aralık 2014

KAZIM PULLU, *Kur'an'da mevcut isim, künye
ve lakaplar*, Selçuk Üniversitesi, Yüksek Lisans,
2007